

انقلاب ۱۳۵۷ ایران در بهمن ماه سال ۱۳۵۷ هجری خورشیدی با مشارکت طبقات مختلف مردم، بازاریان، احزاب سیاسی مخالف حکومت پهلوی، روشنفکران، دانشجویان و روحانیون شیعه در ایران انجام پذیرفت، و نظام پادشاهی این کشور را سرنگون و زمینه روی کار آمدن نظام جمهوری اسلامی، به رهبری روحانی شیعه، روح‌الله خمینی را فراهم کرد. تفکرات و شخصیت‌های اسلامی، در این انقلاب ضدسلطنتی حضور برجسته ای داشتند و خمینی آن را **انقلاب اسلامی** خواند.^[۱] این انقلاب، با نام **انقلاب بهمن ۵۷** نیز شناخته می‌شود.

پس از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲، محمدرضا شاه به تثبیت قدرت خود پرداخت و طرح‌های جنجال‌برانگیز موسوم به انقلاب سفید که محور اصلی آن را اصلاحات ارضی تشکیل میداد، به اجرا گذاشت. اجرای این طرح‌ها و افزایش چند برابری درآمدهای نفتی، موجب توسعه اقتصادی و دگرگونی ساختار اجتماعی ایران و در عین حال افزایش اختلاف طبقاتی و تنشهای اجتماعی در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ گشت. شاه با معطوف کردن اقدامات امنیتی و اطلاعاتی خویش بر سرکوب طبقه متوسط جدید و احزاب سکولار، خود را در مقابل روحانیون و تفکرات مبارز جدید اسلامی آسیب‌پذیر ساخت. اصلاحات او و نیز جانبداری وی از دولتهای آمریکا و اسرائیل، با مخالفت روحانیون به ویژه خمینی روبرو شد. در این دوران شماری از روشنفکران ایران (از همه مهمتر علی شریعتی) بر احیای تفکر سیاسی شیعه تأثیری عمیق نهاده و تفسیری انقلابی از شیعه را به عنوان یک ایدئولوژی رهایی‌ساز، در اذهان مردم به ویژه محصلان و دانشجویان به جای گذاشتند. خمینی نیز در سالهای تبعید خود، اگرچه خواهان ایجاد یک حکومت اسلامی به رهبری فقها به جای سلطنت موروثی بود، بیشتر به طرح نقطه ضعفهای رژیم و مسائلی که توده مردم مسلمان ایران را خشمگین میساخت، میپرداخت. همچنین شماری سازمانهای چریکی مارکسیست و اسلام‌گرا شکل گرفتند که به مبارزه مسلحانه با رژیم پرداختند. نهایتاً با سیاست‌های نادرست حزب حکومتی رستاخیز در خصوص بازار و مذهب در اواسط دهه ۱۳۵۰، بازاریان و روحانیون محافظه‌کار و غیر سیاسی نیز به عنوان دو متحد تاریخی، به صفوف مخالفان پیوستند

تنش‌ها و نارضایتی‌های مذکور، با بازتر شدن فضای سیاسی در سال ۱۳۵۶ که به دلیل فشارهای دولت آمریکا و نهادهای مدافع حقوق بشر صورت پذیرفته بود، خود را نشان داد و از پاییز و زمستان همان سال، به صورت تظاهرات خیابانی نمود یافت. معترضان برای برگزاری راهپیمایی، از سنت‌های شیعی چون مراسم چهلم جانباختگان اعتراضات، استفا ده سیاسی به عمل آوردند.^{[۲][۳][۴]} رویدادهایی چون فاجعه آتش سوزی سینما رکس آبادان، کشتار معترضان در برخی از تظاهرات‌ها (از جمله در واقعه جمعه سیاه در شهریورماه)، و امتیازهای دیرهنگام شاه به مخالفان، موجب تشدید اعتراضات و از دست رفتن امکان مصالحه شد.^[۵] رکود اقتصادی به وقوع اعتصابات گسترده و پیوستن طبقه کارگر ر به تظاهرات‌ها و در نتیجه فلج شدن اقتصاد کشور انجامید. با پیوستن کارگران و همچنین تهیدستان شهری به تظاهرات‌ها، دامنه اعتراضات از ده‌ها هزار نفر به صدها هزار و حتی میلیونها تن رسید.^[۶] سرانجام با خروج شاه از کشور، عدم موفقیت دولت شاپور بختیار، دو روز نبرد مسلحانه سازمان‌های چریکی و هزاران داوطلب مسلح با گارد شاهنشاهی و اعلام بیطرفی ارتش در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، انقلاب به پیروزی رسید.^{[۷][۸]} سپس نظام «جمهوری اسلامی» در قالب حکومتی دینی برپایه تفسیر خاصی از شیعه به نام ولی فقیه جایگزین نظام پیشین گردید.^{[۹][۱۰]}

محتویات

[نهفتن]

- ۲ تثبیت قدرت، توسعه اقتصادی، تنش‌های اجتماعی
 - ۲.۱ آغاز به کار دولت کودتا و انقلاب سفید
 - ۲.۲ نوسازی و توسعه اقتصادی
 - ۲.۳ عدم توسعه سیاسی و نارضایتی‌های اجتماعی
- ۳ تنش‌های سیاسی؛ مخالفان حکومت پهلوی
 - ۳.۱ حزب توده ایران
 - ۳.۲ جبهه ملی و نهضت آزادی
 - ۳.۳ روحانیون مخالف
 - ۳.۴ سازمانهای چریکی
- ۴ دولت تک‌حزبی، حزب رستاخیز و تشدید نارضایتی‌ها
- ۵ بازتر شدن فضای سیاسی، آغاز اعتراضات
 - ۵.۱ بحران فشارهای خارجی
 - ۵.۲ جرقه اعتراضات
 - ۵.۳ اعتراضات سیاسی و سنتهای شیعی
- ۶ گسترش اعتراضات و اعتصابهای گسترده کارگری
 - ۶.۱ جمعه سیاه
 - ۶.۲ اعتصاب‌های سراسری، محرم و تضعیف شاه
- ۷ سرنگونی رژیم شاه و پیروزی انقلاب
- ۸ پس از انقلاب؛ کشمکش لیبرال‌ها و روحانیون؛ آزادی زودگذر
 - ۸.۱ برخورد با مطبوعات
 - ۸.۲ قوانین اسلامی
- ۹ تاثیر انقلاب ۱۳۵۷ بر طبقات اجتماعی ایران
- ۱۰ نگارخانه
- ۱۱ پانویس
- ۱۲ پانویس
- ۱۳ جستارهای وابسته
- ۱۴ منابع
- ۱۵ پیوند به بیرون
 - ۱۵.۱ پرونده

ریشه‌های انقلاب



مخالفان محمد مصدق و شرکت کنندگان در کودتای ۲۸ مرداد، سوار بر تانکهای «شِرمَن» ارتش شاهنشاهی.

نوشتار اصلی: پیش‌زمینه و علل انقلاب ایران

نوشتار اصلی: کودتای ۲۸ مرداد

محققان معتقدند در جستجوی ریشه اصلی انقلاب ۱۳۵۷ ایران، می‌توان به کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ بازگشت.^{[۱۱][۱۲][۱۳]} پس از برکناری رضاشاه پهلوی توسط متفقین در هنگامه جنگ جهانی دوم، ایران در بین سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲، طولانی‌ترین زمان فضای باز سیاسی در تاریخ معاصر را به خود دید. در این دوره روشنفکران و نه روحانیون، دست‌اندرکار بسیج و سازماندهی توده‌ها علیه ساختار قدرت بودند و سازمانهای غیر مذهبی - نخست حزب توده و سپس جبهه ملی به رهبری محمد مصدق - با موفقیت، طبقه متوسط و طبقه کارگر شهری را جذب کردند.^[۱۴] در طی این دوران، مصدق به عنوان یک ملی‌گرای محبوب، خواستار اصلاح سیاست خارجی نادرست و خاتمه بخشیدن به دادن امتیازهای عمده به ابرقدرتهای خارجی شد.^[۱۵] او به یاری تظاهرات‌های گسترده طبقه متوسط و همچنین اعتصابات بزرگ کارگری در بخش صنعت نفت به سازماندهی حزب توده، به عنوان اهرم فشاری بر حکومت، توانست نهضت ملی شدن صنعت نفت ایران را با موفقیت به پیش ببرد و تحت تاثیر شور و اشتیاق عمومی به نخست‌وزیری رسیده و حتی تسلط و اختیار محمدرضاشاه بر ارتش را به خطر افکند. ملی شدن صنعت نفت برای انحصارات نفتی و دولت بریتانیا ضربه‌ای جبران‌ناپذیر بود، به ویژه که این جنبش، می‌توانست به نیروی محرکه‌ای برای مردم دیگر کشورهای منطقه به منظور کسب حقوق خویش، تبدیل شود و بدین سان منفعت دیگر ابرقدرت وقت، ایالات متحده را نیز به مخاطره افکند. سرانجام بریتانیا توانست موافقت آمریکا را برای به راه اندازی یک کودتای نظامی علیه دولت مصدق به دست آورده و آمریکا به کمک نیروهای هوادار سلطنت در ارتش ایران و با پشتوانه دستگاه مذهبی (علما و روحانیون طراز اول و وعاظ و پیروان آنها) و برخی از زمینداران و سیاستمداران محافظه‌کار، دولت وی را سرنگون نمود.^{[۱۶][۱۷][۱۸]} این رویداد تأثیری به سزا و طولانی مدت بر فضای جامعه به جای گذاشت و در عصر جمهوری خواهی، ملی‌گرایی، گرایش به سوسیالیسم و سیاست خارجی بیطرفانه، اکنون سلطنت پهلوی و ارتش، در افکار عمومی، به عنوان سرسپرده ابرقدرتهای غربی، سرمایه‌داری و سازمانهای اطلاعاتی آمریکا و بریتانیا شناسانده شدند. با وقوع کودتا، سازمانهای سیاسی چون جبهه ملی و حزب توده سرکوب شده و اعضای آنها به حبسهای کوتاه و یا بلند مدت و حتی اعدام محکوم شدند و علاوه بر بریتانیا، ایالات متحده نیز به عنوان دشمن جدید امپریالیستی ایران شناخته شد. از سوی دیگر، سرکوبی نیروهای سکولار و غیر روحانی، راه را برای پیدایش جنبشهای جدید اسلامی هموار نمود.^[۱۹]

تثبیت قدرت، توسعه اقتصادی، تنش‌های اجتماعی

آغاز به کار دولت کودتا و انقلاب سفید



محمد رضا شاه به همراه علی امینی نخست‌وزیر و حسن ارسنجانی وزیر کشاورزی، در حال اعطای سند مالکیت زمین ها به کشاورزان، به عنوان آغاز برنامه اصلاحات ارضی.

در دهه نخست پس از کودتای ۲۸ مرداد، محمد رضا شاه آنچه را که پس از برکناری پدرش، رها شده بود، ادامه داد. او با شتاب هر چه تمامتر، سه ستون حافظ حکومت خود، «ارتش»، «نظام حمایتی مالی دربار» و «دیوانسالاری» را گسترش داد و به یمن افزایش چشمگیر درآمد نفت، موفق شد تا رویای رضاشاه در خصوص ایجاد یک ساختار دولتی عظیم را، تحقق بخشد.^[۱۸] شاه نخست رهبران کودتا را به مقامهای کلیدی گمارد، کمکهای مالی از آمریکا دریافت کرد و از همکاریهای فنی سازمان اطلاعات اسرائیل و آمریکا (موساد و سیا) و اف‌بی‌آی پلیس آمریکا، برای تشکیل پلیس مخفی جدیدی در سال ۱۳۳۶، با عنوان ساواک (مخفف سازمان اطلاعات و امنیت کشور)، بهره برد.^{[۱۹][۲۰]} اما در سالهای ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲، اقتصاد ایران که مبتنی بر کشاورزی بود، با بحران شدیدی روبرو شد و ایران را به کمکهای خارجی محتاج کرد. دولت آمریکا به ریاست جان اف کندی، پرداخت وام‌های آینده را به اجرای اصلاحات ارضی و لیبرالی که آنرا بهترین سد محافظ در برابر وقوع انقلاب کمونیستی می دانست، مشروط کرد. در نتیجه شاه، علی امینی شخص مورد اعتماد آمریکا را به مقام نخست وزیری رساند و وزیر کشاورزی امینی، حسن ارسنجانی، برنامه اصلاحات ارضی را با هدف از بین بردن اتکای ایران به کشاورزی و ایجاد طبقه کشاورزان مستقل به پیش برد.^{[۲۱][۲۲]} گرچه اصلاحات ارضی از اقدامات دولت امینی بود، شاه پس از تعدیل آن، اصلاحات را ابتکار خود معرفی کرد و با بوق و کرنای تمام آنرا در منشور شش ماده ای جنجال برانگیز خود موسوم به «انقلاب سفید» یا «انقلاب شاه و مردم» منظور نمود. پنج ماده دیگر آن شامل، ملی کردن جنگلها، فروش کارخانه های دولتی به بخش خصوصی، سهیم شدن کارگران در سود کارخانه‌ها، اعطای حق رای به زنان و ایجاد «سپاه دانش» می‌شد.^[۲۳]

طرحهای انقلاب سفید، با مخالفت‌هایی از سوی جبهه ملی و همچنین محافل مذهبی، روبرو شد. در فاصله کمتر از یک دهه پس از کودتا، روابط شاه و روحانیون، مسالمت آمیز بود، اما اتخاذ این طرحها و همچنین به رسمیت شناختن دولت اسرائیل توسط حکومت وقت، بر این دوره کوتاه از روابط حسنه شاه و علما، مهر پایان گذاشت. در میان معترضان، چهره مخالف جدیدی به نام روح‌الله موسوی خمینی خود را در اذهان مطرح ساخت. این روحانی مجتهد که در مدرسه معروف فیضیه قم به تدریس فلسفه و فقه می‌پرداخت، سخنرانیهای انتقادی خود را از سال ۱۳۴۱ آغاز کرده بود و در آن هنگام بیش از شصت سال داشت. خمینی ضمن دوری جستن از طرح موضوعاتی چون اصلاحات ارضی و حق رای زنان که موضوع اصلی مورد مخالفت دیگر روحانیون بود، به مسائلی که توده مردم را بیشتر خشمگین می‌ساخت، می‌پرداخت و مرکز ثقل مخالفتش با شاه بر سر نفوذ آمریکا در ایران بود.

اعتراضات که در خرداد ۱۳۴۲، در شهرهای بزرگ ایران به وقوع پیوست، با دستور شاه و توسط ارتش، با سرکوبی خونین پایان یافت. پس از قیام ۱۵ خرداد، رهبران جبهه ملی دستگیر و خمینی به ترکیه تبعید شد که پس از چندی از آنجا به عراق رفت. [۲۴][۲۵][۲۶][۲۷]

نوسازی و توسعه اقتصادی

در باقی سالهای دهه ۱۳۴۰، شاه همچون فرمانروایی خودکامه و متکی به نفس حکومت کرد و خود را پادشاهی اصلاح اندیش و متحد نزدیک آمریکا و غرب نشان داد. [۲۸] با افزودن بر شمار نظامیان، بودجه سالانه ارتش و خرید تسلیحات بسیار، ارتش ایران را در سال ۱۳۵۵ به پنجمین نیروی نظامی بزرگ جهان تبدیل کرد [۲۹] سازمان امنیتی خود ساواک را بسیار گسترش داد چنانکه می توانست به خبرچینی از بسیاری از افراد و سانسور رسانه های گروهی پرداخته و از هر شیوه ای از جمله شکنجه برای از بین بردن مخالفان استفاده کند. [۳۰]

سالهای دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ همچنین شاهد توسعه اجتماعی-اقتصادی بود که بیشتر به واسطه درآمدهای روزافزون نفت میسر گشت. همزمان با گسترش بندار و راه ها، سدهای بزرگی در دزفول، کرج و منجیل بنا شد و بیش از ۸۰۰ کیلومتر ریل راه آهن احداث گشت که تهران را به شهرهای اصلی دیگر متصل می ساخت. ایران در سالهای ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۵ شاهد «انقلاب صنعتی» کوچکی بود که در نتیجه آن، سهم تولید ناخالص ملی، شمار کارخانهها و تولید برخی صنایع مادر، رشد یافت. [۳۱] توسعه در بخش منابع انسانی نیز، افزایش شمار مدارس، درمانگاهها، پرستاران و پزشکان را در پی داشت. همچنین رونق اقتصادی دهه ۴۰ به طرز شگفت آوری به سود بنیادهای مذهبی بود، چرا که در پی این رونق، بازاریان به عنوان متحد قدیمی روحانیت، امکان یافتند تا هزینه نهادهای پرشمار و رو به رشد مذهبی مانند مساجد، موقوفه ها، چند حسینیه و شش حوزه علمیه بزرگ را تامین کنند و در اواسط دهه ۵۰، نهادهای مذهبی تا آن اندازه قدرت داشتند که شاید برای نخستین بار در تاریخ ایران، واعظانی را به طور منظم به محلات فقیرنشین شهری و روستاهای دورافتاده بفرستند. [۳۲]

عدم توسعه سیاسی و نارضایتی های اجتماعی

با وجود آنکه شاه در حوزه اقتصادی-اجتماعی نوسازی کرد و در نتیجه طبقه متوسط جدید و طبقه کارگر صنعتی را گسترش داد، اما نتوانست در حوزه دیگر - حوزه سیاسی - دست به نوسازی زند. [۳۳] در واقع، با توسعه و مدرن سازی کشور، شمار دو گروهی که در بین سالهای ۱۳۳۲-۱۳۲۰ (پیش از کودتا) مخالفان اصلی حکومت پهلوی محسوب می شدند، یعنی کارگران شهری و روشنفکران به چهار برابر رسید و منع کردن آنها از داشتن نهادها و ابزارهای سیاسی سابق خود، چون اتحادیه های کارگری، روزنامه های مستقل و احزاب سیاسی، بر شدت مخالفتشان افزود. برنامه اصلاحات ارضی، کشت تجاری را رونق بخشید و شمار دهقانان صاحب زمین را، بسیار افزایش داد، اما مقدار زمین اعطا شده به بیشتر آنان، برای راه اندازی کار مستقل کشاورزی کافی نبود. این امر، لشکری از کشاورزان مستقل و مزدبگیران بی زمین به وجود آورد که به آسانی می توانستند، کانونهای سیاسی نامنسجمی را تشکیل دهند. [۳۴][۳۵]

دیگر آنکه، شیوه توسعه اقتصادی رژیم، بر اختلاف طبقاتی افزود که در شهر تهران بسیار بارز بود. هرچند سطح زندگی خانواده هایی که به آپارتمانهای مدرن، مزایای اجتماعی و همچنین کالاهای مصرفی جدید دسترسی داشتند، بهبود یافت، ولی گسترش حلی آبادها، ترافیک و آلودگی هوا، کیفیت زندگی بیشتر خانوارها را به سطح نازلتری رساند. ۴۲ درصد خانوارهای

تهرانی، فاقد مسکن مناسب بودند و در حالی که برخی ثروتمندان در قصرهای شمال شهر به سر می بردند، تهیدستان در حلبی آبادها و زاغه‌های اطراف شهر زندگی می‌کردند.^{[۳۶][۳۷]} این زاغه نشینان، مهاجران روستایی فقیری بودند که با مشقت فراوان از راه عملگی، بنایی، تکدی‌گری و دستفروشی امرار معاش می‌کردند. «سان کولوت‌ها» یا پابره‌های انقلاب سال ۱۳۵۷، همین افراد بودند که بعده به «مستضعفین» مشهور شدند.^{[۳۸][۳۹]} این شکاف بین پایتخت و شهرهای دیگر استانها نیز به روشنی قابل مشاهده بود و برای نمونه در حالی که ساکنان تهران از فرصت دست‌یابی بهتر به آموزش، امکانات بهداشتی، رسانه‌ها، شغل و درآمد برخوردار بودند، ۹۶ درصد روستاییان، برق در اختیار نداشتند.^[۳۹]

عامل دیگر افزایش تنشها این بود که با پنج برابر شدن ناگهانی درآمدهای نفتی، انتظارات مردم بالا رفت و در نتیجه شکاف میان وعده‌ها، ادعاها و دستاوردهای رژیم از یک سو و انتظارات تحقق نیافته جامعه از سوی دیگر، عمیق تر شد. اگرچه در سایه برنامه‌های رفاه اجتماعی، پیشرفتهای چشمگیری در بخشه ای بهداشت و نظام آموزشی به دست آمد، ایران همچنان بدترین نسبت‌های آماری را در میزان مرگ و میر کودکان، امکانات رفاهی و نیز میزان افراد دارای تحصیلات عادی، در بین کشورهای خاورمیانه داشت.^{[۴۰][۴۱]}

افزون بر این، زوال سیاستمداران واقع‌گرا تر و با تجربه تر از جمله علم، علامه اقبال، ساعد، حکیمی، بیات، سید ضیا، قوام سهیلی و فضل‌الله زاهدی باعث شد تا حلقه مشاوران شاه به گروه کوچکی از بله‌قربان‌گویی‌های جوان تبدیل شود که برای به عرض رساندن مطالب مورد علاقه شاه با یکدیگر رقابت می‌کردند. چنین مشاوران درباری ناآگاهانه به شاه کمک می‌کردند تا تاج شاهی را بیشتر و بیشتر بروی دیدگان خود بکشد و کم‌کم به گرداب انقلاب نزدیکتر شود.^[۴۲]

تنش‌های سیاسی؛ مخالفان حکومت پهلوی

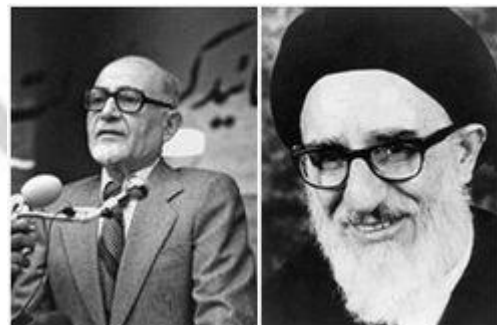
با وقوع کودتای ۱۳۳۲، بر حیات سیاسی ایران، پرده ای آهنین کشیده شد که رهبران مخالفان و احزاب سیاسی را از پایگاه اجتماعی خود و توده مردم جدا کرد. این پرده آهنین به ظاهر، تنشهای اجتماعی و مخالفت‌های سازمان یافته را پنهان نمود، اما بی‌گمان در نابودی و محو آنها ناکام ماند. بررسی مطبوعات زیرزمینی، نسل جوانی از روشنفکران را نشان می‌داد که ضمن توجه به نظریات و تاکتیک‌های پیشینیان، با کامیابی سرگرم طرح و تدوین اندیشه‌های جدید در مطابقت با فرهنگ شیعی خود بودند.^[۴۳] دانشجویان به عنوان یک عامل مهم از عوامل وقوع انقلاب ۱۳۵۷، هر سال در شانزده آذرماه اعتصاب‌های دانشجویی به راه می‌انداختند. این روز، به یاد سه دانشجو (دو هوادار حزب توده و یک هوادار جبهه ملی) که هنگام اعتراض به دیدار رسمی نیکسون رئیس‌جمهور آمریکا، در تاریخ ۱۶ آذر ۱۳۳۲ در دانشگاه تهران کشته شده بودند، گرامی داشته می‌شد. ۱۶ آذر، توسط کنفدراسیون دانشجویان ایرانی خارج از کشور که مرکز اجتماع و مباحثه مخالفان حکومت در خارج از مرزهای ایران بود، روز دانشجو نامیده شد.^{[۴۴][۴۵]}

حزب توده ایران

حزب توده گرچه به حیات خود ادامه داد تا نقشی هرچند کوچک در انقلاب ایفا کند، پس از کودتا، هدف سرکوب و ضربه‌های سخت نیروهای امنیتی، جنگ روانی شدید و شایعه‌سازی رژیم علیه آن قرار گرفت و در اواخر دهه ۱۳۳۰ تنها شبی از قدرت پیشینش بازماند. دگرگونی‌های اجتماعی حاصل از نوسازی، موجب شد تا رفته رفته، هواداران حزب توده به خانواده‌هایی با پیشینه چپ‌گرایانه محدود شوند. رهبری حزب نیز در نتیجه مرگ رهبران، سستی حاصل از کهولت و کناره‌گیری آنان، تضعیف شد.^[۴۶]

افزون بر این، مسئله مناقشات چین و شوروی، پیدایش گرایشهای «مائوئیستی» و انتقاد از سیاستهای گذشته حزب از جمله آنچه منتقدان، پیروی «کورکورانه» آن از شوروی مینامیدند، موجب وقوع انشعاباتی در این حزب شد.^[۴۷] با اینحال، حزب توده در سالهای نخست دهه پنجاه فعالیتهای موفقی را آغاز کرد. از جمله اداره ایستگاه رادیویی پیک ایران، انتشار منظم دو مجله «مردم» و «دنیا» و بعدها نشریه نوید و همچنین ایجاد هسته‌های زیرزمینی کوچکی در دانشگاه تهران و مناطق نفتی.^[۴۸]

جبهه ملی و نهضت آزادی



(از سمت راست) محمود طالقانی و مهدی بازرگان، دو تن از بنیان‌گذاران نهضت آزادی ایران.

بیشتر رهبران جبهه ملی بازداشت شده در شهریور ۱۳۳۲، سال بعد آزاد شدند، ولی بسیاری از آنان یا از سیاست کنار کشیده و یا از ایران رفتند. اما برخی چون کریم سنجابی، شاپور بختیار، داریوش فروهر و خلیل ملکی به صحنه فعالیت سیاسی بازگشته^[۴۹] و در سالهای ۱۳۳۹-۱۳۴۲ با کاهش نسبی نظارتها و سخت‌گیریهای رژیم، به سازماندهی چند اعتصاب و راهپیمایی و انتشار یک روزنامه پرداختند. همچنین دو هوادار جبهه ملی، به نامهای محمود طالقانی و مهدی بازرگان به همراه چند تن از اصلاح‌طلبان همفکرشان مانند یدالله سبحانی، نهضت آزادی ایران را تشکیل دادند.^[۵۰] بازرگان که فرزند یک بازاری ثروتمند و بسیار مذهبی بود، پس از تحصیل در پاریس، برای تدریس در دانشکده فنی به ایران بازگشت و در دوران مصدق، به عنوان نخستین مدیرعامل شرکت نفت ایران، راهی آبادان شد. او که عقایدی عمیقاً ضد کمونیستی داشت، نظریه جدایی امور معنوی و دنیوی را رد می‌کرد و بر این باور بود که سیاست باید توسط مذهب، هدایت شود.^{[۵۱][۵۲]} طالقانی که بعدها به مقام آیت‌اللهی رسید و به خاطر مخالفت با حکومت رضاشاه، سابقه زندانی شدن داشت، پس از کودتا، بر خلاف دیگر روحانیون، به عنوان روحانی سرشناس پشتیبان جبهه ملی در تهران شناخته می‌شد. او به عنوان رابط و حلقه ارتباطی دو گروه مخالف متفاوت، یعنی روحانیون و جبهه ملی نقش مهمی ایفا کرد و شاید به دلیل هم‌بند بودن با انقلابیون غیرمذهبی در دوران حبس‌های طولانی، قادر به درک آنان بود. طالقانی در آثارش بر این هدف بود تا نشان دهد که تشیع اساساً با استبداد مغایر و با دموکراسی و همچنین سوسیالیسم موافق و سازگار است. در واقع او نیز مثل بازرگان، به دنبال از بین بردن شکافهای اسلام با جهان معاصر و همچنین اختلاف بین طبقه سنتی و محافظه‌کار با طبقه روشنفکر و مدرن (اختلافی که در شکست نهضت مشروطه و مبارزات ملی، اثری به سزا داشت) بود.^{[۵۳][۵۴]}

نهضت آزادی همچون دیگر گروه‌های وابسته به جبهه ملی، پس از قیام خرداد سال ۴۲، منحل و فعالیت آن غیرقانونی شد، با این وجود، همچنان به برگزاری گردهمایی‌های مخفی در تهران و سازماندهی نیروها در خارج از کشور، به ویژه آمریکای شمالی و فرانسه ادامه داد. از بین گروه‌های وابسته به جبهه ملی، نهضت آزادی بیشترین نقش را در انقلاب سال ۵۷ داشت و این موفقیت بیشتر مرهون روابط نزدیک نهضت با خمینی و تا حدودی هم تواناییهای بازرگان و طالقانی در جذب گروهی از متخصصان جوان و تکنوکراتهای رادیکال بود که در صدد تلفیق علوم جدید با اسلام بودند.^[۵۵] نهضت آزادی را در آمریکای شمالی، چهار روشنفکر مقیم خارج به نامهای محمد نخشب، ابراهیم یزدی، مصطفی چمران و عباس امیرانتظام، رهبری می‌کردند و در فرانسه نیز صادق

قطب‌زاده و ابوالحسن بنی‌صدر از سازماندهان اصلی این نهضت بودند که می‌بایست مثل بازرگان، نقشهای حساسی را در سالهای نخست پس از انقلاب ۱۳۵۷ ایفا کنند.^[۵۶]



علی شریعتی روشنفکر تاثیرگذار و ستایشگر ایده «اسلام مترقی و سیاسی» برخی او را نظریه پرداز اصلی انقلاب ۱۳۵۷ می‌دانند.^{[۵۷][۵۸]}

اما روشنفکر بوجسته نهضت آزادی و به عقیده برخی نظریه پرداز اصلی انقلاب ۱۳۵۷، علی شریعتی بود. شریعتی که از یک خانواده مذهبی و زمیندار خراسانی برخاسته بود، با استفاده از بورس دولتی برای تحصیل در زبان‌شناسی تطبیقی و جامعه‌شناسی به پاریس رفت و در آنجا همزمان با اوج گرفتن انقلابهای کوبا و الجزایر، به فعالیتهای سیاسی و شرکت در تظاهرات آنها پرداخت و به عضویت نهضت آزادی و کنفدراسیون دانشجویان ایرانی درآمد. او در کلاسهای درس شماری از استادان مارکسیست مثل ژرژ گوروویچ و خاورشناسان علاقه‌مند به عرفان اسلامی چون لویی ماسینیون و هانری کوربن شرکت جست و پس از مطالعه آثار ژان پل سارتر، ارنستو چه‌گوارا، وو نوین جی‌اپ و فرانکس فانون، آثاری از سارتر و فانون را به صورت کامل و یا ناتمام به فارسی ترجمه کرد. پس از بازگشت به ایران، در سال ۱۳۴۴، برای سخنرانی در حسینیه ارشاد، (که توسط گروهی از خیرخواهان مذهبی، تامین مالی میشد) به تهران رفت. نوار سخنرانیهای او در سطح گسترده پخش شد و مورد استقبال فراوان دانشجویان و دانش آموزان دبیرستانی به ویژه شهرستانیهای مذهبی قرار گرفت. ساواک با هراس روزافزون از محبوبیت وی، شریعتی را در اوایل دهه ۱۳۵۰ دستگیر و پس از مدتی حبس خانگی، مجبور به خروج از کشور نمود. شریعتی یک ماه پس از رفتن به لندن در سال ۱۳۵۶، به علت حمله شدید قلبی درگذشت، مرگی که توسط برخی به ساواک نسبت داده شد.^{[۵۷][۵۸]} یگانه پیام روشن آثار و سخنان شریعتی این بود که اسلام - به‌ویژه تشیع - باوری «محافظه‌کارانه» و «فضا و قدری» که بیشتر روشنفکران غیر مذهبی بیان می‌کنند و یا ایمانی «شخصی و غیر سیاسی» که برخی علمای مرتجع ادعا می‌کنند، نیست؛ بلکه یک ایدئولوژی انقلابی است که باید با هرگونه ستمگری، استثمار و بی‌عدالتی به ویژه فئودالیسم، کاپیتالیسم و امپریالیسم مبارزه کند. به گفته او، رسالت محمد پیامبر اسلام نه تنها برقراری دین، بلکه تشکیل امتی پویا، انقلابی و در حال پیشرفت بود که به سمت جامعه‌ای بی‌طبقه و ایده‌آل حرکت کند. از دید شریعتی، امامان شیعه به ویژه حسین ابن علی، پرچم قیام و مبارزه را به این خاطر برافراشتند تا خلفای فاسد وقت را که اهداف اصلی اسلام و نظام توحیدی را به فراموشی سپرده بودند، گرفتار سازند. بسیاری بر این باور بودند که شریعتی خواهان تبدیل و دگرگونی اسلام از یک «دین» به یک «ایدئولوژی سیاسی» است، آنچه که در غرب، «اسلام رادیکال» یا «اسلام سیاسی» نامیده می‌شد.^{[۵۹][۶۰]}

شریعتی هرچند روش و دیدگاه مارکسیستی تقسیم جامعه را برای درک تاریخ مدرن لازم می‌دانست و تا حدود زیادی می‌پذیرفت، اما همچون فانون از برخی جنبه‌های مارکسیسم به ویژه مارکسیسم «نهادینه شده» احزاب کمونیست اُرتدوکس به شدت انتقاد می‌کرد و ضمن تاکید بر اهمیت اسلام در فرهنگ ایرانی، تنها راه شکست امپریالیسم برای ایران و سایر ملت‌های جهان سوم را

بازگشت به ریشه، میراث ملی و فرهنگ بومی خود، می دانست.^[۶۱] او حتی هنگام تاکید بر بازگشت به اسلام، همواره روحانیون محافظه کار را هدف انتقادهای صریح و غیر مستقیم قرار می داد و آنان را به همکاری با طبقه حاکم، «نهادینه کردن» نشیخ انقلابی و در نتیجه تبدیل آن به مذهبی محافظه کارانه، متهم می کرد. شریعتی مشکل اصلی اسلام امروزی را پیوند نامقدس آن با «خرده-بورژوازی» می دانست. پیوندی که طبق آن، روحانیت، دین را برای بازاریان سهل و هموار می نمود و بازار نیز، دنیا را برای روحانیون مکانی خوشایند می ساخت. از اینرو وی، پدیدآورندگان «رنسانس» و «رفرماسیون» اسلامی در آینده را، بیشتر روشنفکران می دانست تا روحانیون سنتی.^{[۶۲][۶۳]} شریعتی بین هزاران جوان شهرستانی که هر ساله از دانشگاه های جدید، دبیرستانها، مدارس فنی حرفه ای و تربیت معلم فارغ التحصیل می شدند و همچون خود او، از طبقه متوسط سنتی جامعه (خانواده های بازاری، روحانی و خرده مالک) برخاسته و در محیطی مذهبی رشد یافته بودند، پیروانی پرشمار پیدا کرد و پس از بازترشدن فضای سیاسی در سال ۱۳۵۶ و خارج شدن آثارش از قید سانسور، صدها هزار جلد از کتابهای او به فروش رفت.^{[۶۴][۶۵]}

روحانیون مخالف



کاظم شریعتمداری مجتهد سرشناس آذری و از روحانیون منتقد میانه رو.

در سالهای پس از قیام سال ۱۳۴۲، سه گروه متغیر، متداخل و در عین حال قابل تشخیص، در بین روحانیون شکل گرفت. گروه نخست که شاید بزرگترین گروه بود، از علمای غیر سیاسی تشکیل می شد که با وجود نارضایتی از برخی مشکلات اجتماعی مثل فساد، فحشا و الکلیسم، معتقد بودند که روحانیت باید از کار پلید سیاست دوری جسته و به مسائل معنوی و آموزش در حوزه ها بپردازد. با این حال این گروه، در سالهای ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۶، به دلیل اجرای سیاستهای نامطلوب حکومت در خصوص بازار و نهادهای مذهبی به عرصه سیاست کشیده شدند.^[۶۶] گروه دوم یعنی روحانیون مخالف میانه رو، گرچه در مسائل مربوط به حق رای زنان و اصلاحات ارضی مخالف رژیم بودند، ترجیح می دادند که همچنان با شاه در ارتباط باشند تا سیاستهای وی را تعدیل کنند. کاظم شریعتمداری عالم بلند پایه قم، مجتهد سرشناس آذری و سخنگوی غیررسمی روحانیون آذربایجان، چهره شاخص این گروه بود که تنها خواستار اجرای کامل قانون مشروطه بودند.^[۶۷]



روح‌الله خمینی روحانی مخالف سازش ناپذیر و طرفدار ایجاد حکومت اسلامی که با افزایش محبوبیتش در سالهای ۱۳۵۶-۵۷، رهبری انقلاب را به دست گرفت.^{[۶۸][۶۹]}

اما گروه سوم، که می‌توان آنان را روحانیون مخالف نافرمان یا تندرو نامید، توسط خمینی از عراق رهبری می‌شدند و شبکه‌ای مخفی و غیررسمی در کشور داشتند. چهره‌های شاخص این گروه عبارت بودند از: حسینعلی منتظری، مدرس برجسته فقه اسلامی در قم، که به عنوان مخالف آشتی ناپذیر رژیم، سه بار به زندان افتاد؛ محمد بهشتی هوشیارترین عضو سیاسی گروه؛ مرتضی مطهری متفکر و نظریه پرداز عمده گروه؛ و دو روحانی جوانتر سازمان دهنده گروه به نامهای اکبر هاشمی رفسنجانی و علی خامنه‌ای. خمینی که از سال ۱۳۴۲، در نجف می‌زیست، به تدریج تعبیر خود از اسلام شیعه را گسترش داد. او چارچوب نظریه سیاسی خود را در سخنرانیهایش، در اواخر دهه ۱۳۴۰، تدوین و تنظیم کرد و سپس آنرا با عنوان «ولایت فقیه: حکومت اسلامی» بدون ذکر نام مولف، منتشر نمود. طبق نظریه جدید او، اقتدار سیاسی و مسئولیت حفظ امت اسلامی، از طرف امام دوازدهم شیعیان به مجتهدان متخصص در فقه اسلامی (فقها) واگذار شده است. استدلال وی این بود که خداوند، پیامبران و ائمه را به منظور وضع قوانین شرع برای هدایت امتها فرستاده است و در غیاب امام غایب، روحانیون به ویژه فقها، تنها مفسران و نگاهبانان حقیقی شریعت می‌باشند که حکومت باید به آنان سپرده شود. از دید روحانیون سنتی، ولایت فقیه، زمامداری فقها، تنها بر نهادها و مدارس مذهبی و همچنین افراد «محجور» یا ناتوان محسوب میشود، ولی خمینی این اصطلاح را بسط داد به طوری که تمام جامعه را در بر می‌گرفت.^{[۷۰][۶۳]} نظریات سنت شکنانه خمینی تنها به ولایت فقیه محدود نمی‌شد؛ او برخلاف عقیده گذشته خود که همچون دیگر روحانیون از نظام مشروطه سلطنتی حمایت می‌کرد، اظهار داشت که نظام سلطنتی، سنتی «طاغوتی» است که از دوران «شُرک» به ارث رسیده و با اسلام ضدیت دارد، چرا که پیامبر اسلام، پادشاهی موروثی را شیطانی و کفرآمیز خوانده است و حسین امام سوم شیعیان، پرچم قیام را برای نجات مردم از یوغ خلفا و سلاطین موروثی برافراشته است. او در تشریح دیدگاه سیاسی خود، حتی روحانیون غیرسیاسی و میانه رو را مورد بازخواست قرار می‌داد و گروه نخست را به ترک تکالیف شرعی خود، پناه بردن به حوزه های علمیه و پذیرفتن نظریه جدایی دین از سیاست که از دید او توطئه «امپریالیستها» بود، متهم می‌کرد.^{[۷۱][۷۲]}

خمینی در سخنرانیهای خود برای طلاب، از حکومت روحانیون حمایت می‌کرد، اما در اعلامیه‌های عمومی بحث روشنی از اینگونه حکومت به میان نمی‌آورد و از کاربرد ولایت فقیه خودداری می‌نمود. حتی اطرافیان او بعدها مدعی شدند که کتاب ولایت فقیه از جعلیات ساواک و یا یادداشتهای اصلاح نشده یکی از طلاب بوده است. در عوض، او استراتژی سال ۱۳۴۲، یعنی حمله به نقطه‌ضعفهای اصلی رژیم را ادامه می‌داد. شاه را به خاطر فروش کشور به امپریالیست ها و کمک به اسرائیل؛ نقض مشروطیت و زیرپانهادن قانون اساسی؛ حمایت از ثروتمندان و استثمار فقرا؛ نابودی فرهنگ ملی؛ تشویق و اشاعه فساد و هدر دادن منابع

باززش کشور در قصرها؛ خرید تسلیحات؛ نابودی کشاورزی و در نتیجه وابسته ساختن هرچه بیشتر ایران به غرب، مورد انتقاد قرار می‌داد. او ضمن مقایسه شاه با یزید، مومنان را به سرنگونی رژیم پهلوی و بیرون راندن امپریالیستها، فرامی‌خواند.^[۷۳] خمینی می‌کوشید تا بیشتر گروه‌های مخالف را با خود همراه کند، برای مثال هنگام اعتراض مطهری به سخنرانیهای «ضد روحانی» شریعتی در حسینیه ارشاد، سکوت کرد و حتی بدون نام بردن از شریعتی، به استفاده از شعارها و عباراتی که سخنرانان حسینیه ارشاد رواج داده بودند (مثل «مستضعفین، وارثان زمین خواهند بود»، «مردم، استثمارگران را به زباله‌دان تاریخ خواهند انداخت» و «دین افیون توده‌ها نیست»)، ادامه داد. بسیاری از جوانان متفکر، با شنیدن این عبارات ولی غافل از سخنرانیهای او در نجف، بی‌درنگ نتیجه گرفتند که خمینی با تفسیر شریعتی از اسلام انقلابی موافق است. در اواخر سال ۵۷ و هنگام نابودی حکومت پهلوی، محبوبیت خمینی در بین طرفداران شریعتی آنچنان بود که آنان - نه روحانیون - گامی برداشتند که احتمال تعبیر «کفر» در آن بود و به خمینی لقب «امام» که فقط مختص دوازده امام شیعه بود، را دادند. بدینسان، خمینی با تبلیغ پیام مبهم اما دلخواه توده‌ها، طیف گسترده‌ای از نیروهای اجتماعی و همچنین سازمانهای سیاسی مذهبی و سکولار را با خود همراه کرد.^{[۷۴][۷۵]}

سازمانهای چریکی



بیژن جزنی نظریه‌پرداز تاثیرگذار مارکسیست و پایه‌گذار فکری سازمان چریکی «فداییان خلق». سازمانهای چریکی در تلاشی ناموفق برای شعله‌ور ساختن قیام سراسری، به یک رشته عملیات مسلحانه علیه حکومت دست زدند که معروفترین آنها قیام سیاهکل نام گرفت.^{[۷۶][۷۷]}

در سالهای خفقان پس از سرکوب سال ۱۳۴۲، شماری از دانشجویان دانشگاه‌ها که روشهای پیشین و مسالمت‌آمیز جبهه ملی و حزب توده را برای مبارزه با حکومت موفقیت‌آمیز نمی‌دانستند، گروه‌های مباحثه مخفی و کوچکی را برای بررسی تجربیات آنزمان چین، ویتنام، کوبا و الجزایر و ترجمه آثار مائو، جی‌اچ‌پ، چه‌گوارا و فانون تشکیل دادند. دستاورد این مباحثات و بررسیها، شکل‌گیری شماری گروه‌های کوچک مارکسیست و اسلامی بود که «تنهاره‌رهایی» را «جنگ مسلحانه» و نبرد چریکی می‌دانستند. اصلی‌ترین این گروه‌ها، سازمان چریکهای فدایی خلق ایران و سازمان مجاهدین خلق ایران بودند.^[۷۸] پایه‌گذار فکری و شخصیت برجسته سازمان مارکسیستی چریکهای فدایی که به «فداییان خلق» نیز شهرت داشتند، بیژن جزنی بود. جزنی که در اواسط دهه ۳۰ چندبار به زندان افتاده بود، پیش از تشکیل گروه مخفی خ‌و، در شاخه جوانان حزب توده فعالیت می‌کرد. او که تسلط بسیاری بر تاریخ ایران معاصر داشت، سالها بعد هنگام گذراندن محکومیت پانزده ساله اش در زندان، جزوه‌هایی برای سازمان فدایی نوشت. اعتقاد جزنی به مبارزه انقلابی شیفته‌وار بود و سخنان شورانگیز او درباره حزب پیشاهنگ طبقه کارگر، شاید به بهترین وجهی، بیانگر احساسات انقلابیون جوان به هنگام آغاز جنبش چریکی در سال ۴۹ باشد.^{[۷۶][۷۷]}

چهار سال پس از تشکیل گروه، ساواک در آن نفوذ کرد و موفق شد تعدادی از اعضا از جمله جزئی را دستگیر کند. اما اعضای باقی‌مانده به منظور آغاز نبرد چریکی و زدن جرعه قیام سراسری علیه حکومت، تیمی را به کوهستان‌های پوشیده از جنگل گیلان (که منطقه مناسبی برای جنگ چریکی و جذب نیرو از روستاییان) بود فرستادند. برنامه گروه با دستگیر شدن دو تن از یارانشان به هم خورد و فداییان تصمیم گرفتند تا برای آزاد ساختن آنها، به محل حبس، یعنی پاسگاه ژاندارمری روستای سیاهکل حمله کنند. شاه پس از شنیدن خبر، نیروی عظیمی را برای مقابله به منطقه فرستاد و مهاجمان همگی کشته شدند. گرچه این رویداد یک شکست نظامی بود، فداییان و سایر گروه‌های چریکی، آنرا «قیام سیاهکل» نامیده و پیروزی تبلیغاتی بزرگی قلمداد کردند که توانسته بود کل رژیم را به هراس افکند.^{[۱۷۹][۸۰]}

پیشینه دیگر گروه چریکی اصلی «سازمان مجاهدین خلق» نیز همچون فداییان خلق به اوایل دهه ۱۳۴۰ بازمی‌گشت، با این تفاوت که افراد سازمان فدایی اغلب از اعضای سابق حزب توده و یا جناح مارکسیست جبهه ملی بودند، اما سازمان اسلامگرای مجاهدین را اعضای سابق جناح مذهبی جبهه ملی به ویژه نهضت آزادی تشکیل می‌دادند. نظریات «مجاهدین» شباهت بسیاری به اندیشه‌های شریعتی داشت، از اینرو بسیاری، شریعتی را الهام بخش مجاهدین می‌دانستند، هر چند که مجاهدین پیش از آغاز سخنرانیهای شریعتی در سال ۴۶، چارچوب و مبانی نظری خود را فراهم ساخته بودند. با اینحال در سالهای بعدی، دیدگاه‌ها و تعبیرهای شریعتی درباره جنبه‌های انقلابی تشیع، تاثیری غیر مستقیم و چشمگیر بر سازمان مجاهدین گذاشت.^[۸۱]

در نیمه نخست دهه ۱۳۵۰، فداییان، مجاهدین و سایر گروه‌های چریکی، به یک رشته عملیات مسلحانه جسورانه چون بمب‌گذاری در سفارتخانه‌های انگلیس و ایالات متحده و همچنین دفاتر آژانس هواپیمایی اسرائیل و مراکز پلیس؛ دستبرد زدن به بانکها؛ ترور برخی مقامات نظامی و انتظامی ایرانی و آمریکایی؛ و نیز تلاش برای ربودن اعضای خانواده سلطنتی، دست زدند.^[۸۲] به نظر می‌رسد که افزایش شمار زندانیان سیاسی، شکنجه، سرکوب و سانسور توسط ساواک در نیمه نخست دهه ۱۳۵۰، حاصل اینگونه عملیات چریکی بوده باشد.^[۸۳] در اواخر سال ۱۳۵۵، هر دو سازمان چریکی مجاهدین و فداییان خلق که بسیاری از اعضای آنها دستگیر و یا اعدام شده و متحمل تلفات سنگینی شده بودند، به تجدیدنظر در تاکتیکهای خود پرداختند. گرچه جنبش چریکی نتوانست رژیم را سرنگون کند، در اواخر سال ۱۳۵۶، با به حرکت درآمدن موج انقلاب و آزادی زندانیان سیاسی، چریکها به ویژه فداییان، در موقعیت بهتری قرار گرفته و به جذب نیروهای جدید و انبارکردن سلاح پرداختند و در ۲۰-۲۲ بهمن ماه ۱۳۵۷ (تقریباً در هشتمین سالگرد حماسه سیاهکل)، هنگام پایان کار رژیم پهلوی، آخرین تیرهای خلاص خود را به جسد نیمه جان رژیم شلیک کردند.^{[۸۴][۸۵]}

دولت تک‌حزبی، حزب رستاخیز و تشدید نارضایتی‌ها



دومین کنگره حزب رستاخیز ایران

نوشته اصلی: حزب رستاخیز

در سال ۱۳۵۳، شاه با وجود مخالفت پیشینش با ایجاد نظام تک حزبی، ضمن انحلال دو حزب «ایران نوین» و «مردم»، «حزب رستاخیز» را تشکیل داد. وی اعلام کرد که در آینده، یک دولت تک حزبی خواهد داشت و هر کس که به آن نپیوندد باید «کمونیست» و «خائن» باشد. حزب رستاخیز ترکیبی ناهمگون و شگفت آور داشت و توسط دو گروه بسیار متفاوت طراحی شده بود. گروه نخست از کارشناسان جوان علوم سیاسی و دارندگان درجه دکترا از دانشگاه های آمریکایی تشکیل می شد که طبق نظریه ساموئل هانتینگتون، استاد برجسته علوم سیاسی، اعتقاد داشتند که تنها راه رسیدن به ثبات سیاسی در کشورهای در حال توسعه، ایجاد حزب دولتی منضبط است. گروه دوم را کمونیست های سابق تشکیل می دادند که در اوایل دهه ۳۰، به دلیل همکاری با رژیم، از حزب توده اخراج شده بودند و معتقد بودند تنها سازمانی با ساختار لنینیستی می تواند توده ها را بسیج کند.^{[۸۶][۸۷]} حزب رستاخیز، با جذب دو حزب پیشین و همه نمایندگان مجلس، تشکیل کمیته مرکزی و برگزیدن امیرعباس هویدا به دبیر کلی، در سراسر سال ۱۳۵۴، به ایجاد سازمانی گسترده پرداخت و حدود ۵ میلیون نفر را در شعبه های محلی خود پذیرفت. حزب، شاه را با القابی چون «شاهنشاه آریامهر» و «آموزگار خیرخواه و رهبر سیاسی و معنوی ایران» مورد خطاب قرار داد و اعلام کرد که او را برای تکمیل انقلاب سفید و بردن ایران به سوی «تمدن بزرگ جدید»، یاری خواهد کرد. همچنین ضمن انتشار پنج روزنامه و سازماندهی راهپیماییهای روز کارگر، تهدید کرد که کسانی که در حزب ثبت نام نمی کنند، مسئله دار هستند، بدینسان موفق شد حدود هفت میلیون رای دهنده را برای ثبت نام در انتخابات مجلس آینده، به صندوقهای رای بکشاند و چندین نویسنده، هنرمند و یا استاد دانشگاه را به دلیل انتقاد و یا صرفاً عدم همکاری، بازداشت کرده و یا مورد ضرب و شتم قرار دهد.^[۸۸]

اما مهمترین اقدام حزب رستاخیز، نفوذ به درون طبقه متوسط مرفه (سنتی) - مهمتر از همه بازار و روحانیات - بود. چنانکه، مسئولیت تورم شدید بین سالهای ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۵ را به گردن جامعه تجاری انداخت و به سراغ مغازه داران و تجار خرده پا رفت. حزب با گشودن شعبه هایی در بازار، بر قیمت بیشتر کالاها نظارت دقیقی اعمال کرد و برای کوتاه ساختن دست واسطه ها و دلان داخلی، میزان زیادی گندم، قند و شکر و گوشت وارد کرد. بدینسان رژیم با اعلان جنگ به بازار، به حوزه ای حمله ور شده بود که دولتهای پیشین، جرات گام گذاشتن در آنرا نداشتند. حزب رستاخیز ۱۰،۰۰۰ دانش آموز را در دسته های منظمی با نام «تیمهای بازرسی»، برای جهاد بیرحمانه ای علیه سودجویان، متقلبان، محتکران و سرمایه داران بی ملاحظه، روانه بازار کرد. همچنین شوراها صنفی تعداد بسیاری از تاجران را جریمه، تبعید و یا محکوم به زندان نمودند و روزنامه های در نظارت دولت نیز از ضرورت ریشه کن کردن بازار و حجره های پوسیده و جایگزین کردن سوپرمارکتهای کارآمد با قصابیها، بقالیها و نانواپیهای

بی‌ثمر سخن به میان آور دند. این حملات فاحش موجب شد تا بازاریان، در جستجوی پشتیبان، بار دیگر به متحد سنتی خود، علما روی آورند.^{[۸۹][۹۰]} رژیم حمله گسترده و همزمانی را نیز علیه مذهب آغاز کرد. حزب رستاخیز، علما را «مرتجعین سیاه قرون وسطایی» نامید و تقویم جدیدی را به نام گاهشماری شاهنشاهی به جای تقویم اسلامی به کار برد. نیروی تازه تاسیس «سپاه دین» را برای آموزش آنچه «اسلام راستین» نامیده شد، به روستاها فرستاد و با افزایش سن ازدواج دختران، از قضاوت خواست تا در اجرای قانون حمایت از خانواده سال ۱۳۴۶ کوشا تر باشند. به گفته یک روزنامه نزدیک به روحانیون در خارج از کشور، حزب رستاخیز درصدد «ملی کردن» مذهب بود.^[۹۱] بسیاری از مجتهدان برجسته، علیه حزب رستاخیز فتوا صادر کرده و آنرا برخلاف قوانین مشروطه، مصلحت کشور و اصول اسلام دانستند. خمینی نیز با انتشار اعلامیه‌ای، همکاری با حزب را «حرام» خواند و آنرا ناپسندکننده نه تنها بازاریان و کشاورزان، بلکه ایران و اسلام دانست. چند روزی پس از انتشار این اعلامیه، بیشتر روحانیون نزدیک به وی مانند مطهری، بهشتی، منتظری و خامنه‌ای دستگیر شدند.^[۹۲]

به نقل از پرواند آبراهامیان، اهداف حزب رستاخیز با دستاوردهای آن به شدت تعارض پیدا کرد و هرچند هدف آن نهادینه کردن بیشتر حکومت سلطنتی و فراهم ساختن پایگاه اجتماعی گسترده تری برای آن بود، رژیم را تضعیف و ناراضی‌اقتضای مختلف جامعه را شدیدتر کرد.^[۹۳] اعلان جنگ حکومت علیه بازاریان و نهادهای دینی، مخالفان میانه رو و حتی روحانیون غیر سیاسی را نیز به آغوش مخالف نافرمان و سازش ناپذیر رژیم، خمینی (که به زبان آنان سخن میگفت) انداخت و آنان امکانات مالی بسیار و یک شبکه سازمانی گسترده را در اختیار خمینی قرار دادند. بازاریان همچنین، پشتیبانی مالی بسیاری از اعتصاب‌های دانشجویی و بعد از آن اعتصاب‌های گسترده کارگری و همچنین حمایت مالی خا نواده‌های کشته‌شدگان درگیری‌های سال ۵۷ را برعهده گرفتند.^{[۹۴][۹۵]}

بازتر شدن فضای سیاسی، آغاز اعتراضات

بحران فشارهای خارجی

در اواسط دهه ۱۳۵۰، همزمان با شدت گرفتن بحران اقتصادی در قالب تورم حاد و اقدامات مخرب حزب رستاخیز در مقابله با آن، بحران دیگری به شکل اعمال فشارهای خارجی بر رژیم شاه، به منظور وادار ساختن آن به تعدیل کنترل‌های پلیسی و رعایت حقوق بشر در ایران، به وقوع پیوست. در اواخر سال ۱۳۵۴، سازمان عفو بین‌الملل، کمیسیون بین‌المللی قضاوت در ژنو و همچنین کمیسیون بین‌المللی حقوق بشر وابسته به سازمان ملل، هر یک رژیم شاه را به نقض شدید حقوق بشر محکوم کردند.^[۹۶] همزمان با انتقاد سازمانهای هوادار حقوق بشر، دانشجویان ایرانی و گروه‌های مخالف خارج از کشور به منظور افشای جنایتهای ساواک، اقدام به تشکیل کمیته‌های ویژه و برگزاری راهپیمایی کردند. در پی آن، روزنامه‌های بانفوذ غربی مانند «ساندی تایمز» لندن، مطالب افشاگرانه‌ای را درباره نحوه شکنجه‌های ساواک به انتشار رساندند. در همین اوان، جیمی کارتر در کمپین انتخاباتی خود برای انتخابات ریاست جمهوری آمریکا در سال ۱۹۷۶ میلادی (۱۳۵۵)، بر اهمیت مسئله حقوق بشر در ایران برای ایالات متحده، تاکید کرد. شاه که نمی‌خواست تصویر اصلاحگری پیشرو و مشتاق به آوردن مزایای تمدن غربی را به ایران از دست دهد، نسبت به فشارهای خارجی واکنش مثبت نشان داد. در نتیجه در اواخر سال ۱۳۵۵، ۳۵۷ زندانی را بخشید، به صلیب سرخ جهانی اجازه داد تا از زندان‌ها بازدید کند و به کمیسیون بین‌المللی حقوقدانان قول داد که در آینده بیشتر محاکمه‌ها در دادگاه‌های مدنی صورت گیرد.^[۹۷]



جوانی در حال برافراشتن تابلو خیابان پهلوی (ولیعصر کنونی) در خلال انقلاب ۱۳۵۷. عبارت "سرنگون شد" به صورت دست‌نویس به پایین کلمه پهلوی اضافه شده‌است.



فروکش کردن نظارتها و سختگیریها، مخالفان را تشویق کرد تا با صدای بلندتری به اعتراض بپردازند. در اردیبهشت ۱۳۵۶، ۵۳ حقوقدان - بیشتر از هواداران مصدق - با فرستادن نامه‌ای سرگشاده به کاخ شاه، از دخالت او در کار دادگاه‌ها و قوه قضائیه انتقاد به عمل آوردند. در تیرماه نیز چهل تن از شخصیت‌های ادبی و روشنفکران در نامه‌ای به هویدا، از سرکوبی و سانسور فعالیتهای فرهنگی و ادبی توسط ساواک، انتقاد کردند و کانون نویسندگان ایران را که از سال ۴۳ سرکوب شده بود، احیا نمودند. در تابستان و پاییز همان سال، حقوقدانان، روشنفکران و نویسندگان و همچنین بازاریان تهران و طلاب قم با نوشتن نامه‌های انتقادی سرگشاده، صراحت بیشتری به خرج دادند.^[۹۸] در بحبوحه این اتفاقات، اول آبان سال ۱۳۵۶ فرزند خمینی (مصطفی خمینی) به شکل مشکوک و غیر منتظره‌ای درگذشت که منجر به برگزاری جلسات سوگواری اعتراض آمیز در قم، تهران، یزد، مشهد، شیراز و تبریز شد و مرگ او به‌طور گسترده‌ای به ساواک نسبت داده شد.^[۳]

جرقه اعتراضات

تا اواخر آبان ۱۳۵۶ مخالفان حکومت، به فعالیتهای محصور به پشت درهای بسته، نوشتن بیانیه، تشکیل گروه‌های جدید، احیای گروه‌های قدیم، صدور نامه و انتشار نشریات اقدام می‌کردند، اما پس از آن تاریخ، مرحله جدیدی در روند انقلاب رخ داد و فعالیت مخالفان به صورت تظاهرات خیابانی خود را نشان داد. نقطه عطف در ۲۵ آبان رخ داد که پس از نه شب جلسات شعرخوانی آرام با مضمون سیاسی که توسط کانون نویسندگان در انجمن فرهنگی ایران و آلمان و در دانشگاه آریامهر در آبان ماه سال ۱۳۵۶ تشکیل شده بود، پلیس اقدام به برهم زدن جلسه شب شعر دهم و متفرق کردن حدود ده هزار دانشجوی شنونده در آن کرد که

تظاهرات خشمگینانه دانشجویان و سرازیر شدن آنان در خیابانها با سردادن شعارهای ضد حکومتی را به دنبال داشت . در این درگیری یک دانشجو کشته، هفتاد تن مجروح و یکصد تن بازداشت شدند. در ده روز پس از آن، تظاهرات های دانشجویی افزایش یافت و دانشگاه های اصلی تهران در اعتراض به درگیری ۲۵ آبان تعطیل شدند. پس از آن، دانشگاه های بزرگ کشور به یادبود ۱۶ آذر (روز غیر رسمی دانشجو) دست به اعتصاب زدند. ولی معترضان دستگیر شده در ناآرامیهای پیشین، پس از محاکمه های کوتاهی در دادگاه های مدنی تبرئه شدند و اینگونه محاکمات به روشنی به جا می آید. معه نشان داد که ساواک، دیگر توان استفاده از دادگاه های نظامی را برای سرکوب مخالفان ندارد.^[۱۹۹]

در دی ماه همان سال اتفاق دیگری به تظاهرات خیابانی شدت بخشید. در تاریخ ۱۷ دی، روزنامه اطلاعات مقاله نیشداری برضد روحانیت مخالف نوشت. آنان را «ارتجاع سیاه» نامید و به همکاری پنهان با کمونیسم بین الملل برای محو دستاوردهای انقلاب سفید متهم ساخت. همچنین خمینی را به بی گانه بودن و جاسوسی برای بریتانیا در دوران جوانی متهم کرد و او را بی بندوبار و نویسنده اشعار شهوت انگیز صوفیانه نامید. این مقاله شهر قم را به خشم آورد. حوزه های علمیه و بازار تعطیل و خواستار عذرخواهی علنی حکومت شدند. حدود ۴۰۰۰ نفر از طلاب و هواداران آنان در روز ۱۹ ماه دی در تظاهرات به سردادن شعار پرداخته و با پلیس درگیر شدند. در این درگیریها بنا به اعلام حکومت دوتن و به گفته مخالفان هفتاد تن کشته و بیش از پانصد نفر زخمی شدند.^[۱۰۰] روز بعد خمینی خواستار تظاهرات بیشتر شد و به شهر قم و آنانکه «روحانیت مترقی» نامید، به خاطر ایستادگی در برابر حکومت تبریک گفت و شاه را به همکاری با آمریکا برای نابودی ایران متهم کرد. آیت الله شریعتمداری نیز در مصاحبه ای نادر با خبرنگاران خارجی، از حکومت گلایه کرد و رفتار پلیس و حکومت با روحانیون را توهین آمیز خواند. شریعتمداری همچنین به همراه ۸۸ تن از روحانیون، بازاریان و دیگر مخالفان از ملت خواست که چهلم کشتار قم را با دست کشیدن از کار و حضور آرام در مساجد برگزار کنند.^[۱۰۱] بعدها در جستجوی جرقه یا سرآغاز انقلاب ایران، روزنامه نگاران، چاپ مقاله اطلاعات و پیامدهای آن در قم را عنوان کردند^[۴] و برخی چون حامد الگار و هنری مانسون کشته شدن مصطفی خمینی را شروع زنجیره اتفاقاتی می دانند که منجر به انقلاب ایران شد^{[۱۰۲][۳]} اما آبراهامیان، بر این باور است که درواقع نقطه آغازین انقلاب پیچیده تر از این بوده و نخستین جرقه را می توان به پیشتر از چاپ مقاله و به جلسات شعرخوانی و ناآرامیهای دانشگاه آریا مهر نسبت داد. در مجموع این دو حادثه، تجلی دو نیروی حاضر در جنبش انقلابی محسوب می شد که یکی طبقه متوسط حقوق بگیر و جایگاه اعتراض سیاسی آن یعنی دانشگاه های مدرن و دیگری طبقه متوسط متمدول و سنتی و مراکز سازمانهای اجتماعی- سیاسی آن یعنی مدارس علوم دینی سنتی (حوزه های علمیه) و بازار بود.^[۱۰۱]

اعتراضات سیاسی و سنتهای شیعی

از این زمان به بعد یک دوره از مراسم چهلم (هرکدام به منظور یادبود کشته شدگان مراسم قبلی) در سطح کشور برگزار شد که نمونه ای عالی از استفاده سیاسی از یک سنت شیعی محسوب می شد و فرصتی را برای معترضان فراهم می ساخت تا به جمع شدن گرد هم، اطلاع رسانی شفاهی و برانگیختن بیشتر احساسات مذهبی مخالفان حکومت بپردازند. در روز ۲۹ بهمن ۱۳۵۶ به عنوان چهلم کشتار قم، مراسم یادبود در شهرهای بزرگ ایران به آرامی برگزار شد، اما در تبریز معترضان به کلانتریها، دفاتر حزب رستاخیز، بانکها، هتل های لوکس، سینماها و مشروب فروشی ها (که نماد وابستگی به غرب به شمار می رفتند) حمله کردند و برای نخستین بار فریاد «مرگ بر شاه» شنیده شد. شورش تبریز دو روز طول کشید و با توسل حکومت به نیروهای کمکی ارتش از جمله تانک و هلیکوپترهای جنگی، فروکش کرد.^{[۱۰۳][۹۴]} دهم فروردین ۱۳۵۷، مراسم چهلم کشته شدگان تبریز بود که در ۵۵ شهر برپا شد و در این مدت، اکثر بازارها و دانشگاه ها تعطیل بودند. این مراسم در برخی شهرها به ویژه در یزد به خشونت کشیده شد و عده ای توسط نیروهای پلیس کشته شدند که مراسم چهلم آن در روز نوزدهم اردیبهشت ماه برگزار گشت. در این روز، بازار

و موسسات آموزشی مهم اعتصاب کردند و مراسم در ب رخی شهرها به خشونت گرایید . در قم، نیروهای امنیتی برای سرکوب تظاهرات به تیراندازی و قطع برق شهر روی آوردند و با تعقیب گروهی از تظاهرکنندگان و زیرپا گذاشتن حق و حرمت قدیمی تحصن در خانه علمای دینی، دو تن از طلاب را که در خانه شریعتمداری پناه گرفته بودند، کشتن د. [۱۰۴] آمار رسمی حکومت و مخالفان از تعداد کشته‌شدگان و مجروحان سه دوره روزهای چهلم پراشوب، (مثل همه وقایع بعدی) تفاوت بسیاری داشت. برپایه اعلامیه‌های حکومتی، ۲۲ نفر کشته و تقریباً ۲۰۰ تن زخمی شدند و اما مخالفان، شمار کشته‌ها را ۲۵۰ و شمار زخمیها را بیش از ۶۰۰ نفر دانستند. [۱۰۵]

رژیم برای رویارویی با این بحران، نخست با ایجاد کمیته مخفی انتقام توسط ساواک، به فرستادن نامه های تهدید آمیز و حتی بمب گذاری در دفاتر برخی روشنفکران و حقوقدانانی که نامه های اعتراضی نگاشته بودند - از جمله سنجابی، فروهر، بازرگان و عبدالکریم لاهیجی - اقدام کرد. حزب رستاخیز هم گروه ی متشکل از افراد پلیس با لباس غیر نظامی به نام «نیروی پایداری» تشکیل داد تا به گردهماییهای سازمان یافته گروه های دانشجویی، کانون نویسندگان و جبهه ملی حمله کند . در همین حال، رژیم برخی سیاستهای ضدتورمی را که موجب خشم بازاریان و علما شده بود کنار گذاشت و ضمن پوزش خواستن از شریعتمداری از بابت حمله به خانه او و برکناری ارتشبد نعمت‌الله نصیری رئیس بدآوازه ساواک، نمایش فیلمهای شهوت انگیز غربی را ممنوع ساخت . شاه نیز برای زیارت به مشهد رفت و جمشید آموزگار نخست وزیر وقت با معوق گذاشتن بسیاری از طرحهای توسعه اقتصادی، برای مهار کردن تورم تلاشهایی به عمل آورد . [۱۰۶] چهلم کشته شدگان اردیبهشت ماه، با توصیه شریعتمداری و دیگر روحانیون میانه رو به آرامی برگزار شد و برای دو ماه، تا پیش از پایان تیرماه، ناآرامی عمده ای روی نداد. به نظر می رسید که استراتژی جدید دولت، کارساز واقع شده است و یا شاید مخالفان خود را برای ماه رمضان، که بسیج جمعیت برای تظاهرات آسانتر بود، آماده می کردند. در طی این دوره از آرامش، بسیاری از جمله نخست وزیر به این نتیجه رسیدند که بحران پایان یافته است. [۱۰۷][۱۰۸]

گسترش اعتراضات و اعتصابهای گسترده کارگری

صحنه‌هایی از درگیری‌های خیابانی
صحنه‌هایی از مردم مسلح انقلابی

پس از دو ماه آرامش، و وقوع دو ناآرامی در ۳۱ تیر و ۶ مرداد، در چند روز نخست ماه رمضان که از ۱۴ مرداد آغاز می شد، تظاهرات خشونت باری در تهران، تبریز، قم، اصفهان و شیراز برپا شد و در اصفهان تظاهرکنندگان خشمگین، برخی مج هز به سلاح کمری، بیشتر مناطق شهر را تصرف کردند. [۱۰۹] دولت، تنها پس از اعلام حکومت نظامی و با کشتن برخی مهاجمان توسط نیروهای ارتش، توانست کنترل شهر را دوباره در دست گیرد . پس از این ناآرامیها، رژیم خود را برای دور دیگری از مراسم چهلم آماده می کرد که فاجعه بزرگی کشور را تکان داد. در ۲۸ مرداد ماه (همزمان با سالگرد کودتای سال ۱۳۳۲)، سینما رکس آبادان که در یک منطقه کارگرنشین قرار داشت به طرز مشکوکی در آتش سوخت و بیش از چهارصد مرد، زن و کودک در آن جان باختند. رژیم بی‌درنگ با یادآوری حملات مشابه مخالفان به سینماها، مسئولیت این رویداد را به گردن آنان انداخت . اما مخالفان، ساواک را به تدارک این «آتش سوزی رایشتاگ»، قفل کردن درهای سینما و کارشکنی در آتش نشانی محل متهم کردند. فردای آنروز ۱۰،۰۰۰ تن از بستگان قربانیان که در مراسم تشییع گرد هم آمده بودند، ساواک را مسئول این حادثه دانسته و شعارهای تندی علیه حکومت سر دادند. (بعدها در دادگاهی که پس از انقلاب برگزار شد، گروهی شامل افراد متعصب مذهبی مسئول این

حادثه شناخته شدند و به همراه چند افسر پلیس به جرم کوتاهی در جلوگیری از وقوع حادثه، محاکمه شدند. طبق گفته برخی، این گروه با روحانیون عالی رتبه ارتباطاتی داشته‌اند.^{[۱۱۱][۱۰۸][۱۱۲]}

جمعه سیاه

شاه کوشید تا با دادن امتیازات بیشتر به مخالفان چون عفو ۲۶۱ زندانی دیگر، بیرون بردن نیروهای نظامی از دانشگاه‌ها و وعده انتخابات آزاد، از شدت بحران بکاهد. او برای جلب نظر روحانیون، جعفر شریف امامی را به نخست‌وزیری تعیین کرد. در دوران تصدی دولت شریف امامی که «دولت آشتی ملی» نام گرفته بود، آزادی مطبوعات بیشتر شد و احزاب و تشکلهای سیاسی قدیمی به صحنه بازگشتند. همچنین تقویم شاهنشاهی لغو گردید، بیشتر روحانیون عالی رتبه از زندان آزاد شدند و ۵۷ قمارخانه تعطیل گشت. شریف امامی پس از توافق با رهبران میانه رو مخالفان، مانند سنجابی، بازرگان و فروهر، اجازه راهپیمایی عید فطر را صادر کرد و از آنان قول گرفت که از شعار دادن علیه شخص شاه و دعوت به تظاهرات بیشتر، خودداری کنند در مراسم عید فطر تقریباً در همه شهرها شمار بسیاری از اقشار مختلف مردم شرکت کردند.^{[۱۱۳][۱۰۸]} گرچه در روز عید فطر مشکلی پیش نیامد، طی سه روز پس از آن بحران شدت گرفت. خمینی در اعلامیه شب عید فطر خود، به عنوان وظیفه‌ای برای همه مسلمانان، خواستار عدم سازش با شاه و ایستادگی در مقابل او تا زمان اخراجش از کشور شده بود. علی‌رغم فراخوان مخالفان میانه رو در خودداری از تظاهرات، شمار جمعیت تظاهرکننده بیشتر و بیشتر شد چنانکه در ۱۶ شهریور در تهران، بیش از نیم میلیون نفر به تظاهرات پرداختند و ضمن سر دادن شعار «حسین سرور ماست، خمینی رهبر ماست» و «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» برای نخستین بار خواستار برقراری حکومت جمهوری اسلامی شدند و خواسته مخالفان میانه رو مبنی بر اجرای قانون مشروطه، تحت‌الشعاع قرار گرفت. شاه برای حفظ تسلط خود بر اوضاع، کوشید تا قاطعانه عمل کند از اینرو با ممنوعیت تظاهرات خیابانی برای نخستین بار پس از سال ۱۳۴۲، در تهران و یازده شهر دیگر حکومت نظامی اعلام کرد. صبح روز بعد، جمعه ۱۷ شهریور، درگیریهای شدیدی در جنوب تهران رخ داد، کارگران ضمن سنگر بندی در خیابان، به سوی کامیونهای ارتش کوکتول مولوتف پرتاب می‌کردند و در میدان ژاله، حدود پنج هزار نفر - اغلب دانشجویان - که بسیاری از آنان از اعلام حکومت نظامی در سحرگاه آن روز خبر نداشتند، به صورت نشسته به تظاهرات پرداختند.

حضور فقرای شهری، نسبت به دیگر طبقات در تظاهرات این روز بسیار چشمگیرتر بود و برای پراکنده کردن مردم در محله‌های پرجمعیت جنوب شهر از هلیکوپترهای جنگی استفاده شد. در میدان ژاله نیز کماندوها و تانکها به سوی جمعیت شلیک کردند. در شب همان روز، مقامات نظامی، شمار کشته‌شدگان را ۸۷ و شمار زخمی‌ها را ۲۰۵ نفر اعلام کردند. اما مخالفان شمار کشته‌ها را بیش از ۴۰۰۰ نفر دانستند. (پس از انقلاب، در تحقیقات به عمل آمده، اما رسماً من تشر نشده توسط بنیاد شهید، تعداد کشته‌شدگان شناسایی شده، ۸۸ نفر اعلام شد)^{[۱۱۴][۱۱۵][۶۹][۱۱۶]}



صحنه‌ای از حوادث ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ معروف به جمعه سیاه.

حادثه ۱۷ شهریور که به جمعه سیاه معروف شد تأثیری بسیار نهاد و دریایی از خون بین شاه و مردم پدید آورد. با تحریک احساسات عمومی و تشدید نفرت، تنها یک راه حل روشن یعنی یک انقلاب بنیادی باقی ماند. شاه به این موضوع پی برد که مخالفان میانه‌رو و غیرمذهبی، پیروان شخصی و سازمانهای سیاسی لازم را برای جلوگیری از شور و احساسات مردمی ندارند. دیگر آنکه، تظاهرات پی در پی، صحنه سیاست را از برنامه ریزی و میزهای مذاکره به خیابانها و محله های فقیرنشین پرجمعیت کشانده بود و با هر کشتار، فرصت دست یابی به سازش از راه گفتگو کاهش می یافت. برای ساکنان محلات فقیرنشین و حلی آبادهای تهران که همگی دهقانان مهاجری بودند که به تازگی زمین خویش را از دست داده بودند، مذهب، احساس همبستگی گروهی و اجتماعی را فراهم می کرد. آنان مذهب را جانشین جامعه روستایی از دست رفته شان قلمداد می کردند و با اشتیاق در مساجد شهری، به سخنان روحانیون گوش می سپردند. با افزایش شدید محبوبیت خمینی در سالهای ۵۶ و ۵۷ و شدت گرفتن شور و تحرکات انقلابی، سخنان او در خصوص سازش ناپذیری با رژیم و حل مشکلات با بازگشت به اجرای کامل احکام اسلامی، با استقبال بسیاری از سوی توده های مسلمان و فقرای شهری روبرو شد و موجب از دست رفتن تأثیر سخنان دیگر روحانیون محبوب مثل شریعتمداری و طالقانی که خواستار اجرای کامل قانون مشروطه بودند، گشت.^{[۶۸][۶۹]}

اعتصاب‌های سراسری، محرم و تضعیف شاه

اما فردای پس از جمعه سیاه، موج گسترده اعتصابات کارگری آغاز شد. در واقع با پدیدار شدن اثرات دوره رکود اقتصادی، تعیین سقف برای افزایش دستمزدها و همچنین کاهش حقوق و دستمزد کارگران در نیمه های تابستان ۱۳۵۷، کارگران کارخانه‌ها، علاوه بر برپایی اعتصاب به تظاهرات نیز پیوستند. مشارکت کارگران کارخانه‌ها و همچنین کارگران ساختمانی و فقرای شهری، راهپیماییهای چند ده هزار نفری را به چندصد هزار نفری و حتی میلیونی تبدیل کرد و پیروزی نهایی انقلاب را ممکن ساخت.^[۱۱۷] تقاضاهای اعتصاب کنندگان در ابتدا عمدتاً اقتصادی بود اما به تدریج به صورت تقاضاهای سیاسی درآمد، چنانکه در مهرماه، حدود ۴۵ درصد تقاضاهای اعتصاب کنندگان سیاسی شده بود که در آبان به ۸۰ درصد و در ماه بهمن به ۱۰۰ درصد رسید.^[۱۱۸]

در ۱۸ و ۲۰ شهریور ماه، کارگران پالایشگاه‌های تهران و سایر شهرها اعتصاب کردند. شمار و گستره اعتصابات در مهرماه بیشتر شد و در ۱۴ و ۲۴ مهر (چهلمین روز جمعه سیاه) درگیریهای خونینی در شهرهای اصلی روی داد. در اواخر مهر، به دنبال اعتصابات پی‌درپی، تقریباً همه مراکز بازار، دانشگاه‌ها، دبیرستانها، تاسیسات نفتی، بانکها، وزارت خانه‌ها، روزنامه‌ها، بیمارستانهای دولتی و کارخانه های بزرگ کشور تعطیل شد و اعتصابگران، علاوه بر خواستههای صنفی، انحلال ساواک، لغو حکومت نظامی، آزادی زندانیان سیاسی و بازگشت خمینی را خواستار شدند.^[۱۱۹]

شاه در رویایی با بحران، تصمیماتی ضد و نقیض گرفت، از یک سو به برقراری حکومت نظامی در دیگر شهرها، دستگیری رهبران جبهه ملی و تحت فشار قرار دادن عراق برای اخراج خمینی پرداخت و از سوی دیگر به آزادی ۱۱۲۶ تن از زندانیان سیاسی، (از جمله منتظری و طالقانی و همچنین هشت توده ای که از سال ۱۳۳۴ همچنان در زندان بودند)، بازداشت ۱۳۲ تن از دولتمردان پیشین از جمله هویدا و نصیری، انحلال حزب رستاخیز و پذیرفتن بیشتر درخواستهای اقتصادی کارمندان و کارگران صنعتی دست زد و ضمن وعده انتخابات آزاد و جبران اشتباهات گذشته، از تلویزیون سراسری به مردم گفت که «پیام انقلاب» آرن را شنیده‌است.^[۱۲۰] خمینی که در این زمان از عراق به پاریس تبعید شده بود، از آنجا پیام فرستاد که اگر شاه واقعاً صدای انقلاب

مردم را شنیده‌است، باید بیدرنگ استعفا داده و در دادگاه اسلامی حاضر شود. او هرگونه سازش با «سلطنت منفور» را خیانت به اسلام دانست و از مردم خواست تا آنرا به «زباله‌دان تاریخ» نیفکنده‌اند، از پای ننشینند. هنگامی که روزنامه‌نگاران اروپایی از او پرسیدند که چه چیز جایگزین رژیم سلطنتی خواهد شد، خمینی برای نخستین بار به جای پاسخ همیشگی خود «حکومت اسلامی»، واژه «جمهوری اسلامی» را به کار برد. روشن بود که او می‌کوشید طبق توصیه اعضای نهضت آزادی، جبهه ملی و سازمانهای دانشجویی مخالف (مانند قطب‌زاده، بنی‌صدر و یزدی) که به محض ورود او به فرانسه به وی پیوسته بودند، به زبان آنان سخن گوید.

در اوایل آبان، سنجابی و بازرگان نیز برای دیدار با خمینی به فرانسه رفتند و ضمن اعلام پشتیبانی از او، با زبانی اندک متفاوت، خواستار جایگزینی یک «حکومت ملی و اسلامی، مبتنی بر اصول اسلام، دموکراسی و حاکمیت ملی» با نظام سلطنتی شدند. بدین‌سان با سفر سنجابی و بازرگان به پاریس، پیوند نیروهای سکولار و مذهبی احیا شد و امکان مطرح کردن هر گزینه دیگری بین «جمهوری اسلامی» و «سلطنت» از بین رفت.^{[۱۲۲][۱۲۱]} با استحکام پیوند و ائتلاف رهبران مخالفان، راهپیمایی‌ها و اعتصابات شدت یافته و در ماه محرم به خشونت کشیده شد. در تهران در سه روز نخست ماه محرم در آذرماه، صدها هزار نفر به فراخوان رهبران مخالف به پشت بامها رفته و فریاد «الله‌اکبر» سر دادند و هزاران کفن پوش نیز با زیرپا گذاشتن مقررات منع رفت و آمد در شب، به خیابانها ریختند. در قزوین نیز عده‌ای با منع مقررات، زیر تانکها مانده و کشته شدند. رژیم از بیم وخیم تر شدن اوضاع، امتیازهای دیگری داد و با آزاد ساختن ۴۷۰ زندانی سیاسی دیگر، اجازه برگزاری مراسم سوگواری را به شرط حفظ نظم و عدم حمله مستقیم به شاه، صادر کرد. در راهپیمایی روز تاسوعا به رهبری طالقانی و سنجابی، بیش از نیم میلیون نفر حضور یافتند و در روز عاشورا تعداد جمعیت به حدود دو میلیون نفر رسید. روزنامه‌ها و نشریات معروف غربی این راهپیمایی‌ها را نشانی از خواست و توانایی توده عظیم مردم برای بیرون راندن شاه و برقراری حکومت جدید دانستند.^[۱۲۳]

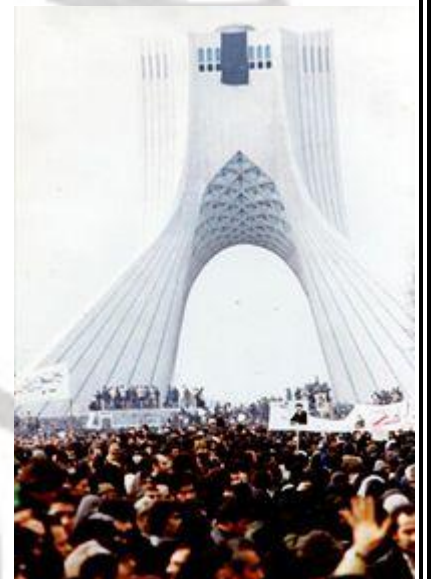


خمینی در فرانسه و در جمع خبرنگاران.

موقعیت شاه در دو هفته پس از عاشورا وخمتر شد. بیشتر سربازان و افسران در شهرهای مختلف، از هدف قراردادن مردم اجتناب ورزیده و به مخالفان می‌پیوستند. اعتصابات گسترده و درگیریهای روزمره مخالفان با ارتش، موجب فلج شدن اقتصاد کشور و توقف صدور نفت شد. سازمانهای چریکی با آزاد شدن اعضایشان از زندان و بازگشت برخی مخالفان تبعیدشده به کشور، جانی تازه گرفته و با جذب نیرو از مردم (به ویژه جوانان) به نیروهای قابل توجهی تبدیل شدند. این سازمانها به چند عملیات مسلحانه مانند بمبگذاری و ترور افسران ارتش و پلیس دست زدند. همزمان گروه‌های حامی خمینی نیز در کشور بسیار افزایش یافتند و مثل دیگر گروه‌ها، برای گسترش تفکر انقلابی، به انتشار روزنامه، پوستر و نشریاتی با تیراژ بالا پرداختند.^{[۱۲۴][۱۲۵]} بی‌اعتماد شدن واشینگتن نسبت به شاه نیز عامل دیگر تضعیف بیشتر رژیم بود. چنانکه کارتر از شاه خواست تا قدرت خود را

تعدیل کرده و از حضور نظامیان در خیابانها بکاهد . همچنین دولت فرانسه، امکان بقای شاه را منتفی دانست . در همین زمان، خمینی سرگرم مبارزه‌ای تبلیغاتی علیه نیروهای چپ و مارکسیست‌ها بود و اعلام داشت که ایران، پس از سرنگونی شاه، همچنان نفت مورد نیاز غرب را تامین نموده و با شرق هم پیمان نخواهد شد. پس از این اتفاقات، شاه پیشنهاد جدیدی به سنجابی و دیگر رهبران جبهه ملی داد و از آنان خواست ریاست یک دولت آشتی ملی را بپذیرند . این پیشنهاد به علت عدم توافق شاه در کناره‌گیری از سمت فرماندهی کل نیروهای مسلح و ترک کشور، رد شد . با اینحال شاپور بختیار یکی از رهبران جوانتر و کم تجربه‌تر جبهه ملی که خطر روحانیون را بیشتر از ارتش می‌دانست، پیشنهاد داد که اگر شاه کشور را ترک کند، ۱۴ نظامی سرسخت را تبعید نماید و قول دهد تنها سلطنت کند و نه حکومت، ریاست یک دولت غیرنظامی را به عهده خواهد گرفت . شاه نیز بیدرنگ این پیشنهاد را پذیرفت و در ۹ دی ماه، بختیار را به نخست وزیری تعیین کرد.^[۱۲۶]

سرنگونی رژیم شاه و پیروزی انقلاب



یک تظاهرات گسترده در میدان آزادی تهران در سال ۱۳۵۷



از راست به چپ در ردیف پشت : ابوالحسن بنی‌صدر، صادق طباطبایی، حسن لاهوتی (پشت سر وی صادق قطب زاده) مرتضی مطهری. در جلو: روح‌الله خمینی، احمد خمینی در بازگشت خمینی به ایران در سال ۵۷

بختیار پس از نشستن بر کرسی نخست وزیری، برای خشنود نمودن مخالفان اقداماتی انجام داد . او علاوه بر وعده لغو حکومت

نظامی، خروج شاه، انحلال ساواک و اجازه به خمینی برای بازگشت به کشور، داراییهای بنیاد پهلوی را ضبط، شماری از وزرای پیشین را دستگیر و زندانیان سیاسی بیشتری را آزاد کرد. در همین حال به مخالفان هشدار داد که در صورت ایجاد مانع برای برقراری حکومت مشروطه، با توسل به ارتش، دیکتاتوری نظامی و خشنی به وجود خواهد آورد. هر چند شریعتمداری و دیگر روحانیون میانه‌رو از بختیار حمایت کردند، سنجابی و فروهر دو همقطار وی، با اخراج بختیار از جبهه ملی، خواستار برکناری شاه شدند و خمینی نیز با دعوت دوباره مردم به اعتصاب و راهپیمایی، پیروی از دولت بختیار را پیروی از ارباب او «شیطان» خواند.^[۱۲۷]

شاه رفت



تیتر روزنامه اطلاعات هنگام خروج شاه از کشور.

امام آمد



تیتر روزنامه اطلاعات هنگام ورود خمینی به کشور.

در اوایل دی ماه، اعتصابات فلج کننده دوباره از سر گرفته شد و در ۱۵ و ۱۸ دی، صدها هزار نفر در شهرهای بزرگ به راهپیمایی پرداختند. در ۲۳ دی، حدود دو میلیون نفر در سی شهر دست به راهپیمایی زده و خواستار بختیار شدند. در ۲۶ دی ماه، هنگام خروج شاه از کشور به مقصد قاهره (که به گفته دولت، برای «استراحت» صورت گرفت)، صدها هزار نفر به خیابانها ریختند تا این رویداد را جشن بگیرند. در ۲۹ دی، پس از فراخوان خمینی به برگزاری «همه‌پرسی خیابانی» برای تعیین تکلیف سلطنت و دولت بختیار، تنها در تهران بیش از یک میلیون نفر به خیابانها آمدند. روز سوم بهمن فرودگاه‌ها برای جلوگیری از ورود خمینی بسته شدند و در ۷ و ۸ بهمن ماه، در جریان اعتراض به بسته شدن فرودگاه چندین نفر کشته شدند. ۹ بهمن بختیار اعلام کرد که فرودگاه باز است و سرانجام در ۱۲ بهمن، بیش از سه میلیون نفر برای استقبال از بازگشت خمینی به خیابانها ریختند. هنگامی که خمینی برای در دست گرفتن سکان انقلاب به کشور بازگشت، رژیم پهلوی سرنگون شده بود و سه ستون سابق نگاهدارنده آن، ارتش مدرن، نظام حمایتی و مالی دربار، دیوانسالاری حجیم و غول پیکر و همچنین حزب رستاخیز، بر اثر شانزده ماه درگیریهای خیابانی، شش ماه راهپیمایی مردمی و پنج ماه اعتصاب فلج کننده، کاملاً ویران گشته بود.^[۱۲۸] به محض فروپاشی دولت، قدرت به دست سازمان‌هایی موسوم به «گمپته» افتاد. بیشتر این کمیته‌ها

را به ویژه در استانهای مرکزی شیعه نشین و فارسی زبان، روحانیون محلی هوادار خمینی اداره می کردند. کمیته‌های شهرها، با پخش مواد غذایی، تعیین قیمتها، اجرای قوانین راهنمایی رانندگی و احیای دادگاه های شرع، می کوشیدند تا نظم و قانون را اجرا کنند. روحانیون دیگری نیز، نزدیک به یکهزار تن از جوانان، اغلب از محلات پایین شهر را گرد آورده و یک نیروی شبه نظامی تشکیل دادند که بعدها به «پاسداران انقلاب» معروف شد. خمینی ضمن دعوت به ادامه تظاهراتها تا کناره گیری بختیار، بازرگان را مامور تشکیل دولت موقت نمود و یک شورای انقلاب مخفی را، برای مذاکره مستقیم با رؤسای ارتش تعیین کرد [۱۲۹]

همزمان با گفتگوی پنهانی این شورا با رؤسای ستاد ارتش، حادثه ای سرنوشت ساز رخ داد و سازمانهای چریکی چون «چریکهای فدایی خلق» و «مجاهدین خلق»، دو سازمان منشعب شده از آنها (فداییان متمایل به حزب توده و مجاهدین مارکسیست) و همچنین حزب توده، آخرین ضربه را بر پیکر رژیم وارد آوردند. در عصر جمعه بیستم بهمن، گارد جاویدان شاهنشاهی کوشید تا شورش تکنیسین ها و همافران نیروی هوایی، در پایگاه نظا می نزدیک به میدان ژاله را سرکوب کند که سازمانهای چریکی با خبردار شدن از این نبرد مسلحانه، به کمک همافران محاصره شده شتافته و پس از شش ساعت درگیری، گارد شاهنشاهی را پس راندند. آنان با توزیع سلاح در بین مردم - از پیر تا جوان - مناطق اطراف میدان ژاله را چنانکه لوموند نوشت، به «کمون پاریس» دیگری تبدیل کردند. صبح روز بعد چریکها و شورشیان، به نه مرکز پلیس و بزرگترین کارخانه اسلحه سازی شهر حمله کردند. سرانجام روز یکشنبه ۲۲ بهمن ماه، که درگیریها به اوج خود رسید، سازمانهای چریکی، حزب توده و ارتشیان فراری به یاری هزاران داوطلب مسلح، اکثر انبارهای مهمات، پادگانها و همچنین زندان اوین و دانشکده افسری را به تصرف در آوردند. ساعت ۲ بعداز ظهر همان روز، رئیس ستاد کل ارتش، اعلام کرد که در مبارزه میان بختیار و شورای انقلاب، ارتش بیطرف خواهد ماند. ساعت ۶ بعد از ظهر رادیو اعلام کرد: «اینجا تهران است، صدای راستین ملت ایران، صدای انقلاب». بدینسان پس از دو روز درگیری شدید، انقلاب تکمیل و سلطنت ۲۵۰۰ ساله نابود شد. حکومت جدید تعداد جانباختگان انقلاب را ۶۰،۰۰۰ نفر اعلام کرد، اما در تحقیقات رسماً منتشر نشده بنیاد شهید که سالها بعد توسط یکی از اعضای آن (عمادالدین باقی) به اطلاع همگان رسید، مشخص شد که در فاصله آبان ۱۳۵۶ تا پیروزی انقلاب در بهمن ۱۳۵۷، ۲۷۸۱ تن جان خود را از دست داده اند. بیشتر قربانیان از مردم محلات کارگرنشین جنوب شهر تهران بودند [۱۳۰][۱۳۱][۱۳۲]

پس از انقلاب؛ کشمکش لیبرالها و روحانیون؛ آزادی زودگذر



(از سمت راست) خمینی، بازرگان و بنی صدر پس از بازگشت به کشور و در آستانه انقلاب.

در ۱۰ فروردین مردم ایران در یک همه پرسی به دعوت خمینی شرکت کردند و با اکثریت (بیش از ۹۸ درصد) به جمهوری اسلامی (به عنوان تنها گزینه موجود برای نظام حکومتی آینده) رای دادند. در ۱۸ فروردین امیر عباس هویدا، نخست وزیر سابق

ایران با حکم صادق خلخالی قاضی دادگاه انقلاب به اعدام محکوم شد. همچنین بیش از ۲۰۰ تن از مقامات بلند پایه رژیم سابق در خلال دو ماه بعد از انقلاب طی حکمهای دادگاههای انقلاب اعدام گشتند.^{[۱۳۳][۱۳۴]} در تاریخ ۱۳ آبان ماه دانشجویان پیرو خط امام به سفارت آمریکا در تهران حمله کردند و افراد حاضر در سفارت را به گروگان گرفتند و این واقعه استعفای دولت موقت و لیبرال مهدی بازرگان را در پی داشت. (مقاله مرتبط در این زمینه: اشغال سفارت آمریکا)

پیش از برگزاری اولین انتخابات ریاست جمهوری در ایران خمینی مجاهدین خلق را به سبب عدم اعتقاد به قانون اساسی از شرکت در انتخابات ریاست جمهوری ایران منع کرد^[۱۳۵] که موجب انتقاد شدید این سازمان از نیروهای مکتبی حاکم در جمهوری اسلامی گردید. در پنجم بهمن ماه ابوالحسن بنی‌صدر با حمایت خمینی و با پیروزی در انتخابات به عنوان اولین رئیس جمهور ایران انتخاب شد. در اواخر فروردین ماه سال ۱۳۵۹ شورای انقلاب با حکم خمینی و با هدف تصفیه دانشگاه‌ها از اساتید و دانشجویان دگراندیش، به اپوزیسیون یا گروه‌های سیاسی منتقد و مخالف نیروهای مذهبی حاکم در جمهوری اسلامی که عمدتاً خاستگاه دانشجویی داشته و دانشگاه را فضای امن سیاسی و کانون فعالیت‌های خود به شمار می‌آوردند، برای تخلیه دفاتر خود در دانشگاه‌ها مهلتی سه روزه داد. در طی این روزها درگیری و خشونت در دانشگاه‌های ایران به ویژه در دانشگاه تهران به اوج خود رسیده و چند تن کشته و صدها نفر مجروح شده و این سرآغاز رویدادی شد که از آن به عنوان «انقلاب فرهنگی» یاد می‌شود.^{[۱۳۶][۱۳۷]} روز دوم اردیبهشت حکم شورای انقلاب در دانشگاه تهران توسط بنی‌صدر ابلاغ شد که تعطیلی دانشگاه‌ها به مدت بیشتر از دو سال و اخراج صدها تن از اساتید و دانشجویان دگراندیش را در پی داشت.^{[۱۳۷][۱۳۸][۱۳۹]}



پوستری درباره انقلاب ایران

به دنبال کشمکشها و اختلاف نظرهای بنی‌صدر با حزب جمهوری اسلامی و تلاش ناموفقش در جهت سلب اختیارات آنان و در نتیجه از دست دادن حمایت خمینی، از آنجاکه او به تنهایی توان مقابله با مخالفانش را نداشت و پیشتر هیچگاه به ایجاد یک حزب و یا ائتلاف اقدام نکرده بود، با مجاهدین خلق که در آنزمان تشکیلاتی سازمان یافته داشت و منتقد حکومت و قوت بود، متحد شد^[۱۴۰] و در اواخر ماه خرداد او که برای حفظ جان خویش در خفا به سر می‌برد مردم را به قیام فراخواند.^[۱۴۱] در سی‌ام خرداد ۱۳۶۰ تظاهرات خشونت آمیزی در شهرهای مختلف کشور توسط هواداران مجاهدین خلق و بنی‌صدر به راه افتاد به‌طوری‌که در تهران تعداد معترضان به حدود نیم میلیون نفر رسید و در پی عکس العمل خمینی و دیگر روحانیون و درگیری معترضان با

نیروهای حزب‌اللهی و سپاه پاسداران تنها در اطراف دانشگاه تهران حدود ۵۰ نفر کشته، ۲۰۰ نفر مجروح و ۱۰۰۰ نفر دستگیر شدند.^[۱۴۲] روز بعد، بنی صدر برکنار و دستور بازداشت او توسط روح‌الله خمینی به اتهام خیانت و توطئه علیه نظام صادر شد و به این ترتیب رقابتهای سیاسی وارد عرصه خشونت آمیزی گشت.^[۱۴۳]

برخورد با مطبوعات

در آگوست سال ۱۹۷۹، (مرداد ۱۳۵۸) روزنامه آیندگان تعطیل شد و در ۲۰ آگوست همان سال نیز چهل و یک نشریه ممنوع‌الانتشار شدند.^[۱۴۴]

قوانین اسلامی

پس از انقلاب، مشروبات الکلی ممنوع شد، همچنین جداسازی زنان از مردان در مدارس، استخرها، مناطق ساحلی به مرحله اجرا درآمد. همچنین محدودیت‌هایی برای پخش موسیقی در رادیو و تلویزیون مقرر شد.^[۱۴۵]

نوشتار اصلی: ۸ مارس ۱۳۵۷

پس از فرمان خمینی مبنی بر پوشش کامل برای زنان، تظاهراتی از سوی هزاران زن بدون حجاب علیه این دستور، در پایتخت برگزار شد.^[۱۴۶]

تأثیر انقلاب ۱۳۵۷ بر طبقات اجتماعی ایران

تمبری که به مناسبت نخستین سالگرد انقلاب منتشر شد.



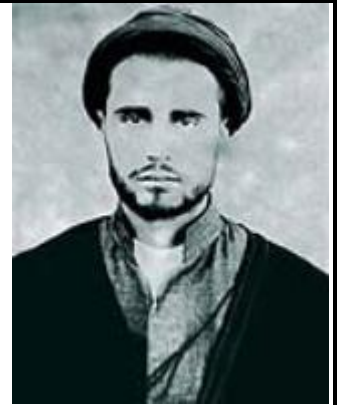
سکه ۲۰ ریالی با طرح گل لاله که به مناسبت سومین سالگرد پیروزی انقلاب ایران ۱۳۵۷ و در سال ۱۳۶۰ ضرب شد.

در جریان انقلاب ۱۳۵۷ و دهه اول پس از آن، به دلیل مخالفت آن با نظم سرمایه دارانه پیش از انقلاب، اقتصاد ایران دچار درون‌تابی ساختاری شد. وجوه مشخصه این دوره اختلال گسترده در فرایند تولید و انباشت سرمایه و برهم‌خوردن مناسبات تولید سرمایه‌دارانه بود که این، به نوبه خود موجب «پرولتاریا زدایی» اقتصاد شهری، دهقانی شدن کشاورزی و افزایش شدید فعالیت‌های خدماتی کوچک شد.^[۱۴۷]

میانگین نرخ رشد سالانه که طی سال‌های ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۵ برابر با ۱۳٫۲٪ بود در دوره ده ساله بعدی (۱۳۵۵ تا ۱۳۶۵) به ۰٫۷٪ کاهش یافت. در طی همین دوره نسبت خرده‌بورژوازی به کل نیروی کار شاغل ایران، از ۳۱٫۹٪ به ۳۹٫۹٪ بسط یافت و نسبت طبقه کارگر به کل نیروی کار شاغل کشور، از ۴۰٫۲٪ به ۲۴٫۶٪ کاهش پیدا کرد. طبقه کارگر ایران در این دوره به

صورت مطلق نیز کوچک شده و جمعیت آن از ۳،۵۳۵،۰۰۰ نفر به ۲،۷۰۲،۰۰۰ نفر کاهش یافت.^[۱۴۷]

تعداد سرمایه‌داران از ۱۸۲ هزار نفر (۱،۲٪ نیروی کار شاغل) در سال ۱۳۵۵، به ۳۴۱ هزار نفر (۱،۳٪ نیروی کار شاغل) در سال ۱۳۶۵ افزایش یافت. این بسط دو ویژگی عمده داشت: نخست این که تنها شامل سرمایه‌داران سنتی می‌شد و تعداد سرمایه‌داران مدرن حتی کاهش یافته بود. دوم این که این روند با کاهشی قابل توجه در میانگین اندازه بنگاه‌های تولیدی همراه بود. به طوری که میانگین تعداد کارگران به ازای هر سرمایه‌دار از ۱۶،۳ در سال ۱۳۵۵، به ۵،۳ در سال ۱۳۶۵ کاهش پیدا کرد.^[۱۴۷]



آغاز مبارزات

روحیه مبارزه و جهاد در راه خدا ریشه در بینش اعتقادی و تربیت خانوادگی و شرایط سیاسی - اجتماعی طول دوران زندگی حضرت امام خمینی (س) داشته است. مبارزات ایشان از نوجوانی آغاز، و سیر تکاملی آن به موازات تکامل ابعاد روحی و علمی ایشان از یکسو و اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی ایران و سایر جوامع اسلامی از سوی دیگر در اشکال مختلف ادامه یافته است. ایشان نخستین بیانیه سیاسی خود را در سال ۱۳۲۳ ه.ش. که در آن آشکارا علمای اسلام و جامعه اسلامی را به قیام عمومی فرا خوانده بود، صادر کرد.



مرجعیت امام

پس از رحلت آیت الله بروجردی امام خمینی علی‌رغم رویکرد گسترده طلاب و فضلا و جامعه اسلامی به ایشان به عنوان یکی از مراجع تقلید، از هرگونه اقدامی که شائبه مقام خواهی و داشته باشد بشدت پرهیز داشت و دوس - تان خویش را همواره به بی‌اعتنایی به این گونه مسائل فرا می‌خواند و علی‌رغم اینکه شرایط مرجعیت را داشت هیچگونه تلاشی در این مورد نکردند، ولی ابعاد روحی و علمی آن حضرت از یک سو و اعتقاد به جهاد در راه خدا که موجب فعالیت‌های سیاسی ایشان بود از سوی دیگر، سبب مرجعیت عظمای امام گردید. اما با این وجود وقتی که آگاهان جامعه اسلامی گرد وجود ایشان را به عنوان منادی اسلام راستین گرفتند، کمترین تغییری در مشی و منش حضرت امام پدید نیامد و این تکیه کلام همیشگی او بود که می‌فرمود: "من

با مردم ایران برادر هستم و خود را خادم و سرباز آنان میدانم".



مخالفت با لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی

روز هفتم آذر سال ۱۳۴۱ امیر اسدالله علم نخست وزیر در تلگراف فی به علمای قم، لغو مصوبه انجمنهای ایالتی و ولایتی را اعلام کرد. تصویب لایحه انجمن های ایالتی و ولایتی در ۱۴ مهر ۱۳۴۱ در کابینه امیر اسدالله علم و سپس اعتراض امام خمینی که به لغو این مصوبه انجامید، از جمله فرازهای مهم مبارزات امام (ره) با حکومت پهلوی به شمار می رود. این لایحه بخشی از تغییراتی بود که شاه به توصیه هیأت حاکمه جدید امریکا و به نام «اصلاحات اجتماعی» قصد انجام آن را داشت. به موجب این لایحه شرط «مسلمان بودن، سوگند به قرآن کریم و مرد بودن انتخاب کنندگان و کاندیداها» تغییر می یافت، این تغییر به منظور قانونی کردن حضور عناصر بهایی در مصادر امور کشور طراحی شده بود.



مخالفت با رفراندوم لوایح ششگانه

رژیم شاه پس از چند شکست پی در پی، طرح امریکایی انقلاب سفید را در دی ماه ۱۳۴۱ در معرض افکار عمومی قرار داد. امام خمینی (س)، با توجه به اهدافی که شاه و امریکا در پشت این طرح به ظاهر اصلاحی داشتند، و عمق خطرات ناشی از آن، قدم به صحنه مبارزه گذارد و با مطلع کردن علما و مراجع قم، و آگاهی دادن به مردم، یورش همه جانبه ای را برای شکستن تهاجم جدید رژیم آغاز کرد. در همین زمینه امام خمینی (س) در اعلامیه ای بسیار تند و در عین حال مستدل که به اعلامیه ۹ امضایی معروف و منتشر گردید؛ سقوط کشاورزی و استقلال کشور و ترویج فساد و فحشا را به عنوان نتایج قطعی اصلاحات برشمرد



واقعه مدرسه فیضیه

پس از مخالفت های امام در برابر سیاستهای غربگرایانه محم درضا پهلوی، شاه که از مخالفت های امام به شدت برآشفته بود در صدد رویارویی مستقیم با روحانیت برآمد تا آنها را مرعوب و وادار به سکوت کند. در همین زمینه روز دوم فروردین ۱۳۴۲ (مصادف با شهادت امام جعفر صادق (ع)) رژیم به مدرسه فیضیه یورش بردند و به کشتار و جرح طلاب پرداختند. همزمان مدرسه دینی طالبیه تبریز نیز مورد هجوم مأمورین قرار گرفت. در پی این حوادث، حضرت امام در روز ۱۳ فروردین ۱۳۴۲ اعلامیه معروف خود را تحت عنوان «شاه دوستی یعنی غارتگری» منتشر ساخت.

دستگیری

در ادامه اعتراضات روز عاشورای سال ۱۳۸۳ هجری قمری (۱۳ خرداد ۱۳۴۲ شمسی)، جمعیت صد هزار نفری در تهران با داشتن عکس‌هایی از امام به تظاهرات پرداختند. امام خمینی (س) عصر آن روز در مدرسه فیضیه نطق تاریخی خویش را که آغازی بر قیام ۱۵ خرداد بود ایراد کرد. براساس گزارشات، حضرت امام در آن سخنرانی با لحنی دلسوزانه واز روی ترحم شاه را بدبخت و بیچاره خطاب کرده و به او نصیحت می‌کند که سر عقل بیاید. سخنان امام خمینی همچون پتکی بر روح شاه فرود آمد و از این رو شاه فرمان خاموش کردن صدای قیام را صادر کرد. نخست جمع زیادی از یاران امام خمینی در شامگاه ۱۴ خرداد دستگیر و ساعت سه نیمه شب (سحرگاه پانزده خرداد ۴۲) صدها کماندوی اعزامی از مرکز، منزل حضرت امام را محاصره کردند و ایشان را در حالی که مشغول نماز شب بود دستگیر و سراسیمه به تهران برده و در بازداشتگاه باشگاه افسران زندانی کردند و غروب آن روز به زندان قصر منتقل نمودند.



واقعه ۱۵ خرداد ۱۳۴۲

به دنبال انتشار خبر بازداشت امام در سحرگاه ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ به مناسبت سخنرانی تاریخی امام که علیه اسرائیل و رژیم شاه بوده از نخستین ساعات روز ۱۵ خرداد، اعتراضات گسترده‌ای در قم، تهران، ورامین، مشهد و شیراز برگزار شد که با شعارهایی بر ضد شاه و در طرفداری از امام همراه بود. مأموران نظامی که در نقاط مرکزی و حساس شهرهای قم و تهران مستقر بودند به روی تظاهرکنندگان آتش گشودند. مردم نیز با چوب و سنگ به دفاع از خود برخاستند.



آزادی از زندان

شاه به منظور عادی جلوه دادن اوضاع سیاسی و جلوگیری از خشم مردم در تاریخ ۱۱ مرداد ۱۳۴۲ حضرت امام را از بازداشتگاه ابتدا به منزلی تحت محاصره نیروهای امنیتی در منطقه داوودیه تهران و سپس به منزلی واقع در محله قیطریه تهران منتقل کرد و در شامگاه ۱۶ فروردین ۴۳ بدون اطلاع قبلی، امام خمینی (س) آزاد و به قم منتقل می‌شود.



قیام علیه لایحه کاپیتولاسیون

شاه به منظور نفوذ همه جانبه امریکا و حضور مستقیم آنها در عرصه های مختلف و تضمین امنیت آنان، دستور احیای لایحه

کاپیتولاسیون را داد. امام با سخنرانی هایی، دخالت‌های غیرقانونی امریکا در کشور و خیانت‌های شاه را افشا کرد که منجر به تبعی د ایشان شد.



تبعید به ترکیه

در 13 آبان ۱۳۴۳ امام به ترکیه تبعید شد. اقامت ایشان در ترکیه ۱۱ ماه بود. در این مدت تدوین کتاب تحریرالوسیله را آغاز کرد. این کتاب فتاوی‌ای فقهی امام در رابطه با جهاد و دفاع و امر به معروف و نهی از منکر و مسائل روز به عنوان تکالیف شرعی است.



تبعید به عراق

روز 13 مهر ماه ۱۳۴۴ حضرت امام از ترکیه به عراق اعزام شدند. به تصور رژیم شاه وضعیت آن زمان عراق مانعی بزرگ برای محدود نمودن فعالیت های امام خمینی بود اما امام با هوشمندی در مقابل دسیسه ها می ایستاد و مردم را به ادامه جهادی که آغاز کرده بود دعوت می کرد.



شهادت آیت الله سید مصطفی خمینی

به دنبال شهادت آیت الله سید مصطفی خمینی در آبان ۱۳۵۶ و برگزاری مراسمهای سوگواری در ایران، رژیم شاه دستور نگارش مقاله‌ای توهین آمیز علیه امام در روزنامه اطلاعات را داد. اعتراض به این مقاله، منجر به قیامهای مکرر در کشور و در نتیجه اخراج امام از عراق شد.



هجرت به فرانسه

در مهر ۱۳۵۷ امام نجف را به قصد مرز کویت ترک گفت. دولت کویت از ورود امام به این کشور جلوگیری کرد و بالاجبار ایشان به فرانسه هجرت کرد و در نوفل لوشاتو اقامت کرد. در مدت ۴ ماه اقامت، مصاحبه های متعدد امام دیدگاه های ایشان را برای جهانیان بازگو می کرد.



بازگشت امام به ایران

اوایل بهمن ۱۳۵۷ خبر تصمیم امام در بازگشت به کشور منتشر شد. دولت بختیار فرودگاه های کشور را به روی پروازهای خارجی بست ولی با اعتراض و تظاهرات مردم ناگزیر از پذیرفتن خواست ملت شد و امام خمینی بامداد ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ وارد کشور شد.



پیروزی انقلاب اسلامی ایران

امام در ۱۵ بهمن ۱۳۵۷ آقای مهندس مهدی بازرگان را به پیشنهاد شورای انقلاب به نخست وزیری منصوب نمود. مردم با برپایی راهپیمایی های گسترده به حمایت از تصمیم امام پرداختند و بسیاری از سربازان و درجه داران مؤمن ارتش به صفوف ملت پیوستند. و سرانجام در صبحدم ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ نهضت امام خمینی پیروز شد.

دولتی
غیر
دین
پرستان

انقلاب اسلامی ایران در ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۷ به پیروزی رسید و مردم انقلابی، اداره حکومت کشور را به دست گرفتند. سال ۱۳۵۷ در حالی آغاز شد که صدای مهیب انفجار خشم مردم که از ۱۹ دی سال ۱۳۵۶ در قم آغاز شده بود از تبریز، یزد، جهرم، کازرون، تهران، اصفهان، شیراز، مشهد، رفسنجان، همدان، نجف آباد و سایر شهرهای ایران به گوش شاه و آمریکا می‌رسید.



امام خمینی (ره) با آنکه از ایران دور بودند حوادث انقلاب را روز به روز هدایت می کردند. پیام‌ها و اعلامیه‌ها و مصاحبه‌های امام پی در پی از نجف می‌رسید و بلافاصله به صورت‌های مختلف اعلامیه و نوار تکثیر می‌شد و در اختیار مردم قرار می‌گرفت. امام، مردم را به سرنگونی رژیم شاه دعوت می‌کردند و از توطئه‌هایی که ممکن بود انقلاب را به انحراف بکشاند، آگاه می‌ساختند.

• رمضان سال ۱۳۵۷

روز عید فطر مردم در بسیاری از شهرهای ایران پس از نماز باشکوه عید علیه رژیم تظاهرات کردند. در این میان با شکوه‌تر از همه، تظاهرات عظیم میلیونی مردم تهران بود که از صبح تا ساعت ۴ بعداز ظهر ادامه داشت و از نظر کثرت جمعیت و وحدت کلمه مردم و مخالفت صریح با شاه تا آن زمان بی نظیر بود و رژیم را به شدت و وحشت زده کرد.

روز پنجشنبه ۱۶ شهریور شاهد حضور یکپارچه زنان مسلمان بودیم که با پوشش اسلامی و شعارهای پر شور و کوبنده خود شکوه و معنای خاصی به تظاهرات داده بودند.

حضور زنان در راهپیمایی نشانه آن بود که رژیم شاه در همه کوشش‌هایی که برای جدا ساختن آنان از دین و روحانیت کرده بود شکست خورده و از جمله شعارهای مردم در این تظاهرات: «استقلال آزادی جمهوری اسلامی» و «الله اکبر خمینی رهبر» بود.

مردم هنگام عبور از کنار کامیون‌های ارتشی به سوی آنها گل پرتاب می‌کردند و فریاد می‌زدند: «برادر ارتشی چرا برادر کشی» این شعار، رژیم را که می‌خواست از ارتش برای سرکوبی ملت استفاده کند سخت عصبانی می‌کرد.

در راهپیمایی روز پنجشنبه ۱۶ شهریور مردم اعلام کردند که فردا صبح دوباره از میدان شهدا حرکت خواهند کرد.

در نخستین ساعات صبح روز جمعه ۱۷ شهریور رادیو اعلامیه دولت را که خبر از برقراری حکومت نظامی در تهران و ۱۱ شهر دیگر ایران می‌داد، با لحنی تهدیدآمیز به تکرار قرائت کرد و از مردم خواست که در خیابان‌ها و معابر اجتماع نکنند و به خانه‌های خود بازگردند، اما مردم تهران در آن روز در برابر گلوله‌های دژخیمان ایستادند و فریاد الله اکبر،



خمینی رهبر و مرگ بر شاه سردادند.

مزدوران شاه، زنان و مردان مسلمان و دلیر را به گلوله بستند. هیچ کس به درستی نمی‌داند که در آن روز چند هزار نفر از مردم تهران به شهادت رسیدند، آنقدر مسلم بود که از صبح تا عصر محلات جنوبی تهران پر از کامیون‌های نیروهای مسلح شاه و آکنده از صدای رگبار تیر و آمبولانس‌ها و بیمارستان‌ها نیز مملو از شهیدان و مجروحان بود.

تعداد زیادی از زنان و دختران جوان نیز در میان شهیدان وجود داشتند و چادرهای سیاهشان به خون پیکرشان آغشته بود.

۱۷ شهریور و روز تجلی ایمان و اراده ملت و روز حماسه و فداکاری و روز افتخار اسلام و مسلمین شد و به صورت نقطه عطفی در تاریخ انقلاب درآمد.

• آغاز ماه محرم

ماه محرم نزدیک بود و همه می‌دانستند که با طلوع این ماه خیزش و جهش جدیدی در انقلاب پیدا خواهد شد.

امام خمینی چکیده فرهنگ اسلامی و جامعه‌شناس واقعی جامعه ایران بودند، ظرفیت انقلاب محرم را خوب می‌شناختند. این بود که چند روز قبل از ماه محرم با پیامی فصیح که از آن عطر کلام حق به مشام می‌رسید، دل‌ها را متوجه کربلای حسینی کردند و فرمودند:

با حلول ماه محرم، ماه حماسه و شجاعت و فداکاری آغاز شد. ماهی که خون بر شمشیر پیروز شد. ماهی که قدرت حق، باطل را تا ابد محکوم و داغ باطله را بر جبهه ستمکاران و حکومت‌های شیطانی زد.

ماه‌ی که به نسل‌ها در طول تاریخ راه پیروزی خون بر سرنیزه را آموخت . ماهی که شکست ابرقدرت‌ها را در مقابل کلمه حق به ثبت رساند. ماهی که امام مسلمین راه مبارزه با ستمکاران را به ما آموخت.

• راهپیمایی تاسوعا و عاشورا

نهضت امام خمینی از آغاز متکی و مبتنی بر نهضت امام حسین (ع) بود. واقعه ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ هجری شمسی در ماه محرم و ۲ روز پس از عاشورا واقع شده بود.

این بار هم تاسوعا و عاشورای دیگری پس از ۱۵ سال فرا رسیده و ملت آماده بود تا با شعار کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا، حماسه عاشورا را بار دیگر در برابر یزید زمان تکرار کند.

• اعلام تشکیل شورای انقلاب

روز ۲۳ دی ماه در اجتماع عظیمی که مردم به مناسبت گشایش دانشگاه تهران برپا کرده بودند، پیامی از امام خمینی (ره) قرائت شد که در آن رسماً تشکیل شورای انقلاب اعلام شده بود.

در قسمتی از این پیام آمده بود:

«به موجب حق شرعی و بر اساس اعتماد اکثریت قاطع مردم ایران که نسبت به اینجانب ابراز شده است، در جهت تحقق اهداف اسلامی ملت شورایی به نام شورای انقلاب اسلامی مرکب از افراد باصلاحیت و مسلمان و متعهد مورد وثوق موقتاً تعیین شده و شروع به کار خواهند کرد.

این شورا موظف به امور معین و مشخصی شده است که از آن جمله مأموریت دارد تا شرایط تأسیس دولت انتقالی را مورد بررسی و



مطالعه قرار دهد و مقدمات اولیه آن را فراهم سازد . دولت موقت در اولین فرصت که مناسب و صلاح دانسته شود به ملت معرفی و شروع به کار خواهد نمود.»

این نخستین بار بود که رسماً از سوی رهبر انقلاب تشکیلات و برنامه‌های آینده حکومت اسلامی اعلام می‌شد. این خبر در داخل و خارج از کشور انعکاس وسیعی یافت و به مردم که پیروزی را نزدیک می‌دیدند، دلگرمی بیشتری بخشید و در کنار مبارزات ویرانگر، نشانه‌های حرکتی سازنده را برای آینده انقلاب آشکار کرد.

• فرار شاه

نزدیک به ۱۰ روز پس از نخست وزیری بختیار، شاه با تشکیل شورای سلطنت در ۲۶ دی ماه ۵۷ از کشور خارج شد.

فرار شاه نخستین قدم در راه پیروزی بود. مردم توانسته بودند طاغوت پر نخوت زمانه را که ۳۷ سال غاصبانه و به زور بر مال آنها حکومت کرده بود، مجبور به فرار کنند. شادی و شغف مردم پس از شنیدن خبر فرار شاه دیدنی بود و خاطره آن روز هرگز از ذهن ملت فراموش نمی شود.

بازگشت امام خمینی به وطن

سراجم صبح روز ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ بود که رهبر انقلاب به روی پله های هواپیما ظاهر گردیدند.

جمعیت انبوهی که به استقبال رهبر خود رفته بودند در فرودگاه و در طول مسیر آن تا بهشت زهرا در طرفین خیابان ساعت ها به انتظار نشسته بودند تا حتی یک لحظه از نزدیک چهره نورانی رهبر دور از وطن خویش را ببینند.

همه شهر گلباران و چراغانی بود. خنده از لب های هیچکس دور نمی شد. میلیون ها انسان که از سراسر ایران برای دیدار امام خمینی (ره) به تهران آمده بودند در انتظار بودند.



عده ای نیز در شهرستان ها دقیقه شماری می کردند. در فرودگاه عده ای از علما و یاران دیرین امام خمینی (ره) به استقبال آمده بودند.

امام خمینی (ره) قصد داشتند ابتدا در دانشگاه تهران چند دقیقه صحبت کنند، اما فشار جمعیت به حدی بود که این کار غیرممکن می نمود، لذا مستقیماً به بهشت زهرا تغییر مسیر دادند و این خود نمایانگر احترام و ارزشی است که امام خمینی (ره) قلباً به شهیدان و راه آنها دارند که به جای رفتن به هر محل دیگر بهشت زهرا را پس از ۱۵ سال دوری از وطن جهت سخنرانی انتخاب می کنند.

مقصد امام خمینی (ره) در بهشت زهرا مزار شهدای گلگون کفن ۱۷ شهریور بود.

• اعلام تشکیل دولت موقت

امام پس از بازگشت از بهشت زهرا در یک اقامتگاه ساده در جنوب شهر منزل گزیدند.

پس از ورود امام، سیل جمعیت بی وقفه برای دیدار در جریان بود. مردم اندک اندک با مقدماتی که برای ورود امام و استقبال از ایشان ترتیب داده بودند آمادگی تشکیلاتی پیدا می کردند.

در روزهای ۱۵ تا ۲۲ بهمن در کشور ۲ دولت وجود داشت، یکی دولت موقت انقلاب اسلامی که مشروعیت و قانونی بودن خود را از حکم امام بدست آورده و مورد تأیید همه ملت بود و دیگری دولت بختیار که مردم و کارمندان انقلابی ادارات حتی اجازه نداده بودند وزیران کابینه او به داخل ساختمان وزارتخانه ها وارد شوند.

• واقعه نیروی هوایی

مردم دسته دسته به دیدن امام می رفتند. ایران یکپارچه در جوش و خروش بود. همه چیز خبر از یک تحول سریع قریب الوقوع می داد. روز جمعه ۲۰ بهمن، شب هنگام ناگهان صدای الله اکبر مردم از بام ها برخاست. خبر رسید که لشگر گارد شاهنشاهی به تعدادی از افراد نیروی هوایی که به انقلاب پیوسته اند حمله و تیراندازی کرده است.

مردم از همه جا به طرف پادگان نیروی هوایی شتافتند . درگیری و اجتماع مردم تا صبح به طول انجامید . افراد نیروی هوایی با مشاهده امت حزب الله جان بر کف درهای پادگان را به روی مردم گشودند. درهای اسلحه خانه شکسته شد و مردم مسلح شدند.

• اعلام حکومت نظامی

با مسلح شدن مردم، شهر به حالت جنگی درآمد . ساعت ۲ بعد از ظهر روز شنبه ۲۱ بهمن رادیو که در اشغال نظامیان بود اعلام کرد که از ساعت ۴ بعد از ظهر حکومت نظامی برقرار است و احدی حق عبور و حضور در معابر را ندارد



معلوم بود که آمریکا می خواهد آخرین حربه خود را به کار برد. ساعت های تعیین سرنوشت فرا رسیده بود. همه منتظر بودند ببینند امام در برابر این تهدید جدی چه عکس العملی نشان می دهد.

اندکی قبل از آغاز حکومت نظامی اعلامیه امام که در آن حکومت نظامی را لغو کرده بود در شهر دست به دست و دهان به دهان منتشر شد. امام فرموده بودند:

«... اعلامیه امروز حکومت نظامی خدعه و خلاف شرع است و مردم به هیچ وجه به آن اعتنا نکنند. برادران و خواهران عزیزم هراس به دل خود راه ندهید که به خواست خداوند تعالی حق پیروز است»

مردم یکپارچه به خیابان ها آمدند، جمعیت در همه جا موج می زد، حکومت نظامی شکست خورد و درگیری بین مردمی که مسلح شده بودند و نیروهایی که از ارتش به مردم پیوسته بودند با تانک ها و قوای گارد و بعضی مراکز نظامی و کلانتری ها آغاز شد.

• پیروزی انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷

انقلاب اسلامی ایران ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۷ به پیروزی رسید و مردم انقلابی، اداره حکومت کشور را به دست گرفتند.

پس از پیروزی انقلاب، ایران از نظر اوضاع و احوال داخلی عرصه حوادث تاریخی و مهم بی شمار و از نظر مسائل بین المللی کانون توجه سیاستمداران و عموم مردم جهان شد . این انقلاب نهضت مستقلى بود و با تأثیری که بر مستضعفان و مخصوصاً مسلمانان جهان به جا نهاده بود کاخ های مستکبران را به لرزه افکنده بود.

به همین جهت از آغاز، آماج دشمنی و توطئه ابرقدرت ها شد. در سال های پس از پیروزی انقلاب کمیت و کیفیت حوادث کشور به اندازه های فراوان و مهم بوده است که سال های پیش از پیروزی انقلاب اسلامی و حتی سال ۱۳۵۷ در مقایسه با آن بسیار آرام و کم حادثه است.

انقلاب اسلامی ایران

امام در ۵ بهمن ۵۷ دولت موقت انقلاب را تعیین نمود. آقای مهندس مهدی بازرگان که چهره ای متدین و با سابقه مبارزاتی و دارای تجربه در نهضت ملی شدن صنعت نفت داشت و از سوی شورای انقلاب برای نخست وزیر معرفی و پیشنهاد شده بود، با حکم امام به این سمت منصوب شد. امام خمینی در متن حکم انتصاب وی تصریح کرده بود که او را بدون در نظر گرفتن روابط حزبی مأمور تشکیل کابینه برای تهیه مقدمات رفراندوم و برگزاری انتخابات نموده است. حضرت امام از مردم ایران درخواست کرد تا نظر خود را در مورد این انتخاب اعلام کنند. سراسر کشور با برگزاری راهپیمایی های گسترده به حمایت از تصمیم امام پرداختند.

روز ۱۹ بهمن ۱۳۵۷ پرسنل نیروی هوایی در محل اقامت امام خمینی (مدرسه علوی تهران) با ایشان بیعت کردند. ارتش شاه در آستانه سقوط کامل قرار گرفته بود، پیش از این بسیاری از سربازان و درجه داران مؤمن ارتش با فتوای امام خمینی پادگان ها را ترک گفته و به صفوف ملت پیوسته بودند.

روز ۲۰ بهمن هم افران در مهمترین پایگاه هوایی تهران دست به قیام زدند. گارد شاهنشاهی برای سرکوب آنان گسیل شد. مردم به حمایت از نیروهای انقلابی وارد صحنه شدند. روز ۲۱ بهمن پایگاه های پلیس و مراکز دولتی یکی پس از دیگری به دست مردم سقوط کردند. فرماندار نظامی تهران طی اطلاعیه ای ساعات منع عبور و مرور را به ساعت چهار بعد از ظهر افزایش داد. همزمان با آن بختیار جلسه اضطراری شورای امنیت را تشکیل داد و فرمان اجرای کودتای طراحی شده از سوی هایزر را صادر کرد. از سوی دیگر امام خمینی طی پیامی از مردم تهران خواست تا برای جلوگیری از توطئه در شرف وقوع به خیابانها بریزند و حکومت نظامی را عملاً لغو کنند. سیل جمعیت زن و مرد و کودک و بزرگ به خیابانها ریخته و مشغول سنگر بندی شدند. اولین تانکها و تیپهای زرهی کودتاچیان به محض حرکت از پایگاههایشان به وسیله مردم از کار افتادند. کودتا در همان آغاز با شکست مواجه شد. بدین ترتیب آخرین مقاومت های رژیم شاه در هم شکسته شد و صبحدم ۲۲ بهمن خورشید پیروزی نهضت امام خمینی و انقلاب اسلامی و پایانی بر دوران دیرپای سلطنت شاهان ستمگر در ایران طلوع کرد.